

کشکول خاطرات

(جلد ۹۸)

ناصر کاوه





این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... «امام خامنه ای»

کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۹۸)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه‌ای»

شهادت دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نیایش، بی ریا و بی نام و نشان حتماً برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهادت چه کسانی هستند؟

شهادت‌دانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت (ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت (ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی ها در دامنه ی وجودشان ساری و جاری شد...

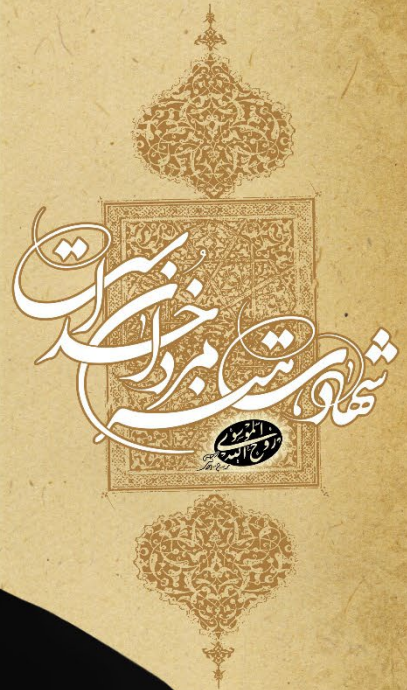
سبک زندگی شهدا از این جهت که این ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره ی اهل بیت(ع) و سیره ی معصومین(ع) از فرمول های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پابندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر

خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می گیرند و فرهنگ منحوس را می پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هرکسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره های بسیاری می برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۹۸) ، را شروع می کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



کدام تحولی بالاتر از این که پدران و مادران و همسران شهیدان ما
از فراق عزیزان خود شکوه نمی‌کنند، ولی غبطه و حسرت دوری از
قافله‌ی شهدا را بر زبان دارند.

امام خمینی



برای خیر دنیا و آخرت تان به شما وصیت
می‌کنم که ایمان تان به رهبری حضرت
امام خامنه‌ای دام‌ظله قوی و محکم باشد.

شهید سید حسن نصرالله

حزب الله زناہ لست



«برکات شهادت، حاج قاسم سلیمانی»

«امام خامنه ای»، رهبرانقلاب اسلامی ایران، در وصف شهیدحاج قاسم سلیمانی اینگونه فرمودند: هر زمانی که این شهید عزیز گزارشی ارائه می‌کرد من قلبا و زبانا او را تحسین می‌کردم اما اکنون در برابر برکات شهادت او و آنچه این شهادت برای کشور و منطقه ایجاد کرد، «سر تعظیم فرود می‌آورم.»

این برکات عظیم و قیامتی را که در تشییع جنازه آن شهید گرانقدر و همراهانش به پا شد نتیجه معنویت ایشان بود. آن بدرقه‌های ایرانی را و همچنین آن بدرقه‌های عراقی را در کاظمین، بغداد، نجف و کربلا و آن تشییعی را که نسبت به این پیکر قطعه قطعه شد، دیدید...

از روح مطهر آن شهید بزرگوار از اعماق دل تشکر می‌کنم. عده‌ای می‌خواستند وانمود کنند که انقلاب اسلامی در ایران تمام شده است و البته عده‌ای هم سعی می‌کنند این اتفاق بیفتد، «اما شهادت حاج قاسم نشان داد که انقلاب زنده است» و همه دیدند که چه قیامتی در تهران و دیگر شهرها به پا شد... (۱۹/دی / ۱۳۹۸)

«توطئه منافقین برای شهادت حاج قاسم»

حاج قاسم در عملیات طریق القدس مجروح شده بود. برای درمان، او را به مشهد فرستاده بودند. شکمش ترکش خورده بود از زیر قفسه سینه‌اش تا روی مثانه‌اش را باز کرده بودند و وضع خیلی بدی داشت...

۴۵ روز کسی نمی‌دانست او زنده است یا شهید شده. در آن زمان هم، ایشان فرمانده گردان بچه های کرمان بود که مجروح شده بود. بالاخره شهید موحدی کرمانی پسر همین آقای موحدی کرمانی قاسم را در مشهد پیدا کرد و گفت طبقه سوم یک بیمارستان در مشهد است...

پزشک حاج قاسم از منافقین بود و می‌خواست حاج قاسم را بکشد، به همین دلیل شکم قاسم را باز گذاشته بود که منجر به عفونت شده بود...

یک پرستار باشرف کرمانی به خاطر حس همشهری بودنش، قاسم را شب دزدیده بود، جایش را با دو مریض دیگر در یک طبقه دیگر عوض کرد و به دکتر گفته بود قاسم را از اینجا بردند...

روای صادق خرازی، خبرگزاری دفاع مقدس



«من بسیار تعجب کردم»

در ایران بودم و حاج قاسم مرا به منزلش دعوت کرد. با خودم فکر می کردم که حتما منزل حاج قاسم مملو از فرش ها و اثاثیه گرانبها است. خلاصه وارد خانه حاجی شدیم و دیدم وسائل خانه آنها از ساده هم ساده تر است و خانه با یک موکت قدیمی مفروش است و اتاق پذیرایی هم پر شده از تصاویر شهدا.

این بار من در گوش حاجی گفتم، اثاثیه شما قدیمی است و نیاز به تعویض دارد. حاجی خندید و دستم را گرفت و چیزی نگفت...

گفتم حاجی راستی چقدر حقوق می گیری؟...

حاجی مبلغی را گفت که من بسیار تعجب کردم زیرا او یک سردار و فرمانده نظامی بزرگ در ایران بود. گفتم حاجی این حقوق یک افسر جزء است، نه یک فرمانده ی بزرگ سپاه، در سطح جهانی...

گفتم، یک سردار مثل شما در عراق سه برابر این حقوق را می گیرد با مزایای فراوان... حاجی به من گفت: «شیخنا مهم نیست فرمانده چقدر از کشورش می گیرد مهم این است که چه چیزی به کشورش می دهد.»

راوی: سامی مسعودی

((نمازهای، شهید سلیمانی))

توی یکی از عملیات که سردار سلیمانی حضور داشتند یکی از رزمنده ها برای دست بوسی سردار جلو رفت. دست حاج قاسم رو گرفت تا اومد ببوسه حاج قاسم، پیش دستی کرد و زودتر دست رزمنده رو بوسید...

یک روز از ماه را نذریک جانباز ۷۰ درصد کرده بود. می رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می داد، از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت. سوریه که خبر شهادت جانباز را دادند، یک نفر را مأمور کرد برود نجف آباد تا هم در مراسم شرکت کند و هم کاری روی زمین نماند....

هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آنهم نه نماز شبی عادی، نماز شب های او همیشه با ناله و اشک و اندوه به درگاه خدا بود. من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم حتی بارها در منزلشان خوابیدم، اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت اما من با اشک ها و صدای ناله های او برای نماز بیدار می شدم...

منبع: ((کتاب من قاسم سلیمانی هستم))

((تا فتح قدس، راهت ادامه دارد))

مکتب خمینی و خامنه ای، هزاران انسان را همچون قاسم سلیمانی تربیت کرده که هر کدام خود یک مکتب اند. امروز مکتب حاج قاسم در عمل نشان داد که می توان بدون وابستگی به خارج، بدون گدایی از این و آن، بدون التماس و سازش، بلکه با تکیه بر سلاح ایمان و غیرت دینی، به پیشرفت رسید و مشکلات کشور را حل کرد...

امروز مکتب سلیمانی را می توان در حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، جیش الشعبی سوریه، انصارالله یمن، فاطمیون افغانستان، زینیون پاکستان و حزب الله حجاز مشاهده کرد؛ مکتبی انسانی که مدافع واقعی حقوق بشریت بوده و ضد تروریست و بر علیه، ظالمان جهانی است.

اگر چه جسم شهید قاسم سلیمانی به عنوان معروف ترین فرماندهان ضد تروریست، حالا در میان ما نیست اما پرورش شدگان مکتب وی در جبهه مقاومت راه او را ادامه خواهند داد و تا اخراج کامل آمریکایی ها از منطقه و سپس فتح قدس انجام مأموریت خواهند کرد...



«روپارویی حاج قاسم با یک فرمانده داعشی!»

حاج قاسم در سوریه از جایی عبور می کرد، ماشینی دید که خراب شده، نزدیک رفت دید آقای به همراه خانم حامله اش که وضع حملش هم نزدیکه داخل ماشین هستند، چراغ انداخت چهره مرد رو که دید هر دو همدیگر رو شناختند!

او سردار سلیمانی را شناخت و سردار هم او را که فرمانده یک بخش عظیمی از داعش بود شناخت! سردار دستور داد خانم رو به بیمارستان برسانند و ماشین را هم به تعمیرگاه، خود سردار هم دنبال کار خودش رفت...

چند روز بعد به سردار خبر دادند آقای با دسته گل آمده و می خواهد شما را ببیند! وقتی سردار آمد، دید همون فرمانده داعش هست، که به سردار میگه به ما گفتند ایرانی ها ناموس شما را ببینند سر می برند و... اما من دیدم تو به زن حامله ام و من کمک کردی...

۶۰۰۰ هزار نیروی من اسلحه را زمین گذاشتند و همه در خدمت شما هستیم...

نقل خاطره توسط سردار رفیعی، فرمانده سپاه صاحب الامر

«زندگی ساده حاج قاسم»

هتل فجر اهواز، محل اقامت خانواده‌های فرماندهان در زمان جنگ بود. یک اتاق سه‌درچهار در طبقه سوم هتل به ما دادند.

یک اتاق بزرگ‌تر هم در طبقه اول، متعلق به خانواده حاج قاسم سلیمانی بود که فرمانده لشکر بود؛ اتاق شماره ۱۱۶.

این اتاق را با یک پرده، به دو اتاق تودرتو تبدیل کرده بودند. موقعی که خانمش به کرمان می‌رفت، به من گفت به آن اتاق برویم. وقتی می‌آمدند، اتاق را تحویل ایشان می‌دادیم و به همان اتاق کوچک‌تر طبقه سوم می‌رفتیم. آن موقع، دو بچه داشتند؛ نرگس و حسین. چون حاج قاسم در اهواز هم کمتر وقت می‌کرد به هتل برود، مادر خانمش همراه‌شان می‌آمد. گاهی برادر خانمش محمود هم بود. پنج نفر در یک اتاق، با پرده‌ای در وسط و بدون آشپزخانه زندگی می‌کردند.

تازه حاج قاسم گاهی همان‌جا مهمان‌داری هم می‌کرد!

زندگی حاج قاسم بعد از جنگ هم تا پایان عمرش که فرمانده نیروی قدس بود، همین‌طور سپری شد. خانه‌اش، وضع زندگی‌اش، پایین‌تراز متوسط بود!

راوی: حجت‌الاسلام و المسلمین علی شیرازی

«بدون رهبری این کشتی به ساحل نمی‌رسد»

کشور نباید کلامی بر خلاف سیاست‌ها و منویات رهبر انقلاب گفته شود و اگر هم گفته شود و اعتراضی صورت نگیرد در گناه آن سهیم هستیم.

نباید کسی سپاه را تضعیف و مورد حمله‌های گوناگون قرار دهد، نباید تداعی حرف‌های دوره‌های گذشته را کرد، زیرا امروز سینه سپاه برای ایثار در راه کشور و مردم سپر است.

سپاه را با من که عیب دارم مقایسه نکنید.

من را هدف قرار دهید، نه سپاه را...

«اگر سپاه نبود کشور نبود» اگر ایران را به یک کشتی تشبیه کنیم، ناخدای این کشتی رهبر انقلاب است که بدون این رهبری این کشتی به ساحل نمی‌رسد و این اصلاً بحث قانون نیست، بلکه بحث بقا و عزت این کشور است...

در جمهوری اسلامی همه ما علاوه بر اینکه در قبال شهدا و جامعه مسئول هستیم، در برابر مذهب و کشورمان نیز مسئول هستیم و بزرگترین خیانت به کشور این است که در جامعه نسبت به اصول اساسی پایه‌های این نظام بذل تردید پاشیده شود.

«سخنی از شهید حاج قاسم سلیمانی»

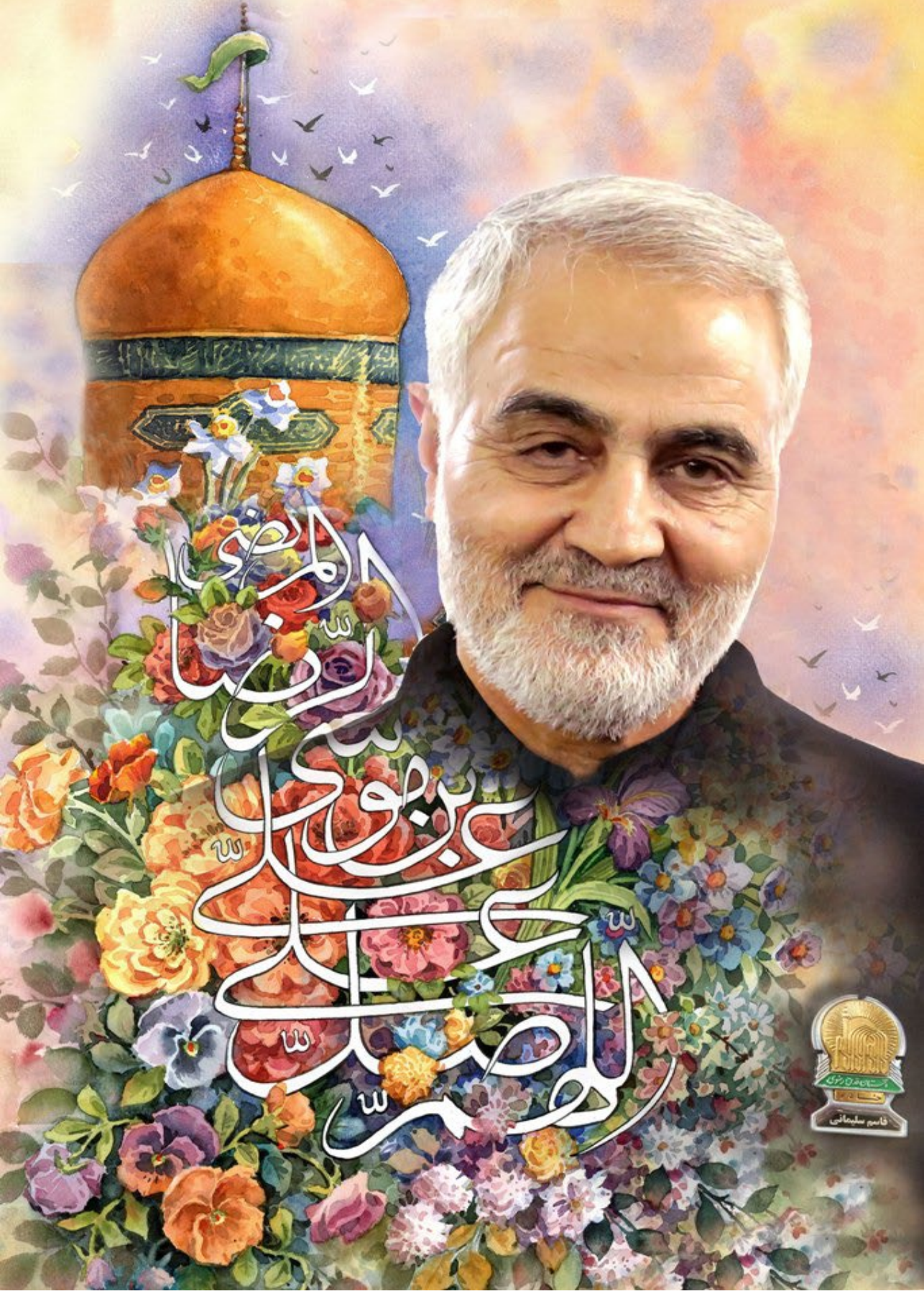
«حاج قاسم هم شجاع بود هم با تدبیر»

«امام خامنه ای»، رهبرانقلاب اسلامی ایران، در وصف شهیدحاج قاسم سلیمانی این گونه فرمودند:

«او به کمک ملت های منطقه توانست همه نقشه های نامشروع آمریکا در منطقه غرب آسیا را خنثی کند. این آدم توانست درمقابل تشکیلات که با پول و با توانایی های دیپلماسی آمریکایی و زورگویی های آمریکا روی کشورهای ضعیف داشتند، قد علم کند، که نقشه هایی که تهیه شده بود را در منطقه غرب آسیا خنثی کند... نقشه آمریکا در عراق، سوریه و لبنان به کمک این شهید عزیز خنثی شد.» (۱۸ دی ۱۳۹۸)

«شهیدحاج قاسم سلیمانی، از دفاع مقدس تا پایان عمر با شجاعت به دل خطر می‌رفت. اما در عین حال با تدبیر و فکر و منطق عمل می‌کرد و نه تنها در میدان نظامی بلکه در میدان سیاست هم شجاعت و تدبیر توأمان داشت و سخنانش قانع‌کننده، منطقی و تاثیرگذار بود که بنده این واقعیت را بارها به دوستان فعال در عرصه سیاسی گفته‌ام.»

«(۱۹/دی / ۱۳۹۸)»



((یا علی موسی الرضا علی موسی الرضا(ع))

...هیچ ارتباطی هم نه من و نه حاج قاسم با کسی نگرفتیم. آمدیم به سمت آسایشگاه برویم، تلفنم زنگ خورد. مدیر مراسم گفت امشب اعطای حکم داریم اما نگفت که میهمان داریم یا شخص ویژه‌ای است. گفت شما مداحش هستی و ما فراموش کردیم به شما بگوییم. به حاج قاسم گفتم نمی‌خواهد به کسی بگویی.

خودش جور شد. شب شد و برنامه اعطای احکام. شروع کردم این را خواندن که حاج قاسم اشکش سرازیر شد. حکم را گرفتند. لباس هم از قبل برایشان آماده کرده بودند. با لهجه کرمانی فرمودند اگر روزی جنازه من آمد توی این حرم، بیا و قول بده دوباره این را برای من بخوانی...

حاج قاسم شهید شد. وارد روضه منوره که شدیم و پیکر را که از دارالحفاظ وارد کردند، یاد قولم به حاج قاسم افتادم و دم دادم که «ای اهل حرم میر و علمدار خوش آمد / سردار حسین سید و سالار خوش آمد»...

راوی: حاج حسین خوش احوال، خادم حرم امام رضا (ع)

«توصیه حاجی به آراستگی نیروهای نظامی»

۱۶ سال با حاج قاسم کار کردم. اولین کاری که در حوزه خدماتی و رفاهی در نیرو انجام داد آراستن فضای پادگان نیروی قدس بود. گفت: محوطه نیروی قدس از بیابان باید تبدیل به یک باغ شود. بعد از ۴ سال وقتی از بالا به محوطه نیرو نگاه می‌کردی دیگر اثری از بیابان آن روز نبود.

بعد از چند سال هم فرماندهان و مسئولان را به آنجا دعوت می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: چه کسی گفته که یک پادگان باید بیابان باشد؟ این مجموعه را ببینید؟ پادگان‌ها باید مثل اینجا آباد باشد. حاج قاسم تأکید زیادی بر زیبایی و آراستگی پادگان و محوطه نیرو داشت...

در بحث غذای نیروها نیز تأکید زیادی بر کیفیت غذا داشتند. سیستم غذایی که حاج آقا در تشکیلات پیگیری می‌کرد با تمام قسمت‌ها فرق داشت. حاج قاسم همان غذایی را می‌خورد که سربازان و نیروها می‌خوردند...

راوی: سردار شجاعی

«غذا خوردن سردار سلیمانی با عراقی‌ها»

حاجی ما را برد سنگر کمین فاو و دشمن را نشانم داد و گفت، این‌ها عراقی هستند
گفتم سردار برویم، گفت، یک شرایط دارد که اصلاً صحبت نکنی، چون اگر زبانت را باز
کنی بفهمن که ایرانی هستی تو را می‌کشند.

من با حاج قاسم و زارع منصوری حدود ساعت ۱۰ شب بود رفتیم آنجا و در صف
عراقی‌ها نشستیم، غذا گرفتیم و خوردیم چند تا لودر آنجا بود حاج قاسم به من
گفت، تو که راننده لودر هستی، می‌تونی یکی از این لودرها را برداری، گفتم نه مگر
می‌شود، گفت امکانش رو خدا برامون درست می‌کنه.

رفتیم دیدم یکی از دستگاه‌ها صفر هست و هنوز بیلش هم زمین نخورده، به حاجی
گفتم یکی از دستگاه‌ها خوبه، ولی بقیه نه، گفت برو چک کن و روشن کردم، حاج
قاسم خودش کنارم نشست و گفت، حرکت کن از خاکریز سوم که رسیدیم، شلیک
دشمن شروع شد و متوجه شدند. صبح روز بعد اعلام کردند که قاسم سلیمانی آمد
عراق و یک دستگاه لودر برداشت برد...

«مرام شیعه از زبان رهبری»

ما یکی از اشرار بزرگ سیستان و بلوچستان را که سال‌ها به دنبال او بودیم و هم در مسئله قاچاق مواد مخدر خیلی فعالیت می‌کرد و هم از تعداد زیادی از بچه‌های ما را شهید کرده بود، با روش‌های پیچیده اطلاعاتی برای مذاکره دعوت کردیم به منطقه خاصی و پس از ورود آن‌ها به آنجا او را دستگیر کردیم و به زندان انداختیم.

در جلسه‌ای که خدمت رهبری رسیده بودیم، من شرح ماوقع را به ایشان گفتم و منتظر عکس العمل مثبت و خوشحالی ایشان بودم. رهبری بلافاصله فرمودند: همین الان زنگ بزنی آزادش کنند! من بدون چون و چرا زنگ زدم، اما بلافاصله با تعجب بسیار پرسیدم که:

آقا چرا؟ من اصلاً متوجه نمی‌شوم که چرا باید این کار را می‌کردم؟

چرا دستور دادید آزادش کنیم؟

رهبری فرمودند: «مگر نمی‌گویی دعوتش کردیم؟»

بعد از این جمله من خشکم زد. البته ایشان فرمودند: «حتماً دستگیرش کنید.» و ما هم در یک عملیات سخت دیگر دستگیرش کردیم...

ای ساحتِ بهشتِ خداوندِ جاتان



((کلید مشکل، فقط در دست توست))

یک بار که حاج قاسم به بارگاه حضرت رضا (ع) مشرف شد همزمان با غبارروبی بود. همیشه فقط علما می‌توانستند داخل ضریح مطهر حضور پیدا کنند.

روزی که حاج قاسم آمده بود بعد از اینکه مراسم این غبارروبی تمام شد، حال ارتباط با حضرت رضا پیدا کرد و اشک می‌ریخت. غبارروبی که تمام شد به دهنم آمد آقایی که اینجا ایستاده است و برای امام رضا اشک می‌ریزد، به حرم اهل بیت (ع) عالی خدمت کرده است.

نه فقط در مشهد بلکه در منطقه. حاج قاسم سلیمانی خادم واقعی حضرت رضا (ع) است. در آن زمان به دهنم رسید برای اولین بار این رسم را که همیشه علما داخل ضریح می‌آیند، با حجت و فلسفه نقض کنم.

به دوستان گفتم به حاج قاسم بگویید داخل ضریح مطهر بیاید. حال معنوی عجیبی داشت. از جاهایی که ایشان از حضرت رضا طلب و آرزوی شهادت کرد همان جا بود... راوی: سیدابراهیم رئیسی، رئیس جمهور

«فقط برای خدا»

حاج قاسم وقتی می خواهد مورد تقدیر قرار بگیرد عصبانی می شود، اصلاً اجازه نمی دهد از او تقدیر شود. وقتی اصرار رهبر معظم انقلاب اسلامی را می بیند که باید او هم مورد تقدیر قرار بگیرد و مدال «ذوالفقار» به او داده شود، التماس می کند علنی نشود، کسی مطلع و خبری نشود، نمی خواهد کسی بفهمد او چه کار کرده است.

در نامه ای که حضرت آقا به حاج قاسم می نویسد که من نگران جان شما هستم، حاج قاسم در پاسخ می نویسد جان من ارزشی ندارد که نگران آن باشید، جان من هزاران بار فدای شما باد. ولایت فقیه عامل رشد بود. عامل دیگر، مردم بودند، حاج قاسم در وصیتنامه می نویسد جان من هزاران بار فدای مردم باد. حالا در این مردم، کرمان را پررنگ تر می کند. در سخنرانی و در نوشتار درباره مردم کرمان اعتقاد دارد که مردم کرمان به من اعتماد کردند، در دوران جنگ فرزندان شان را در لشکر ثارالله فرستادند. اگر آنها اعتماد نمی کردند نیرویی نبود که من بخواهم فرماندهی کنم. پس اگر قاسم، قاسم شد مردم کرمان این زمینه را ایجاد کردند...

راوی: علی شیرازی، برنامه دستخط

«کله پاچه آشتی کنان سردار سلیمانی»

یکی از شیوه‌های مدیریتی حاج قاسم برخورد عاطفی و محبت آمیز و مدیریت صمیمی و عاطفی و انسانی با نیروهای تحت امر بود و معتقد بود این شیوه هزینه کمتر و تاثیرگذاری بیشتری دارد. حاج قاسم در کار با هیچ کسی شوخی نداشت اما در زمان ناهار همان نیرویی را که به او تشرزده و او را توبیخ کرده بود، در کنار خود می‌نشاند، او را می‌بوسید و برایش لقمه می‌گرفت.

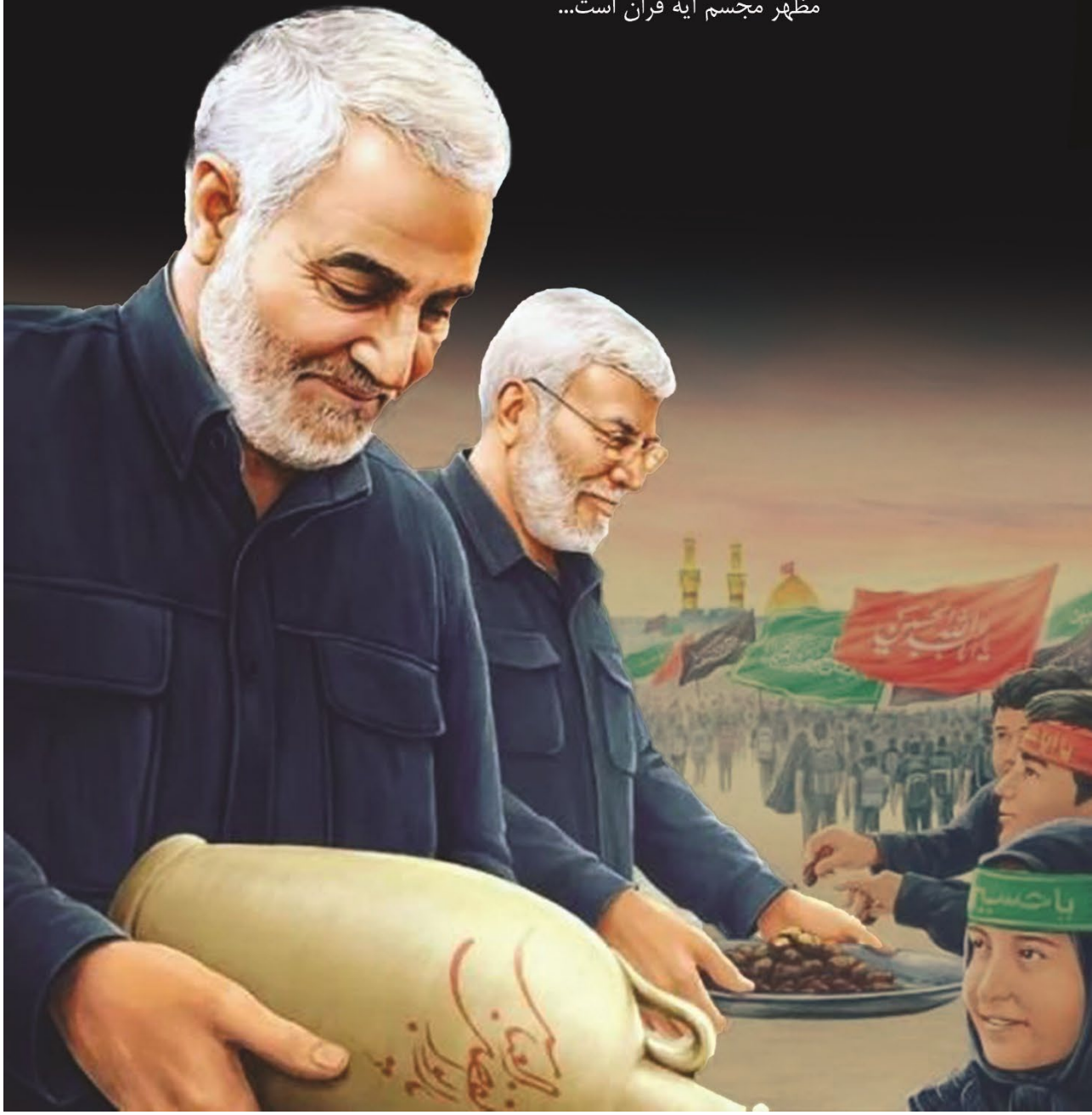
حاج قاسم حتی غذا خوردن را به تاخیر می‌انداخت تا همان نیرو را کنار خود بنشاند و بعد غذا خوردن را شروع می‌کرد. یکی از دوستان تعریف می‌کرد که قصوری کوچکی انجام شد و حاج قاسم با او برخورد کرد و بعد شب زنگ زد و گفت کجایی که با یکدیگر شام بخوریم و من گفتم که خانه و در حال استراحت هستم.

حاج قاسم به برادر خانم خود محمود نامجو می‌گوید که فردا کله پاچه بگیر و فلانی را دعوت کن که با همدیگر صبحانه کله پاچه بخوریم و یکی از دوستان گفته بود این کله پاچه آشتی کنان است. حاج قاسم با همه نیروهای خود دوست بود و در مراسم عزا، شادی، و... آنها شرکت می‌کرد... راوی: حسنی سعدی

مقام معظم رهبری، امام خامنه ای

مهمترین مساله دستگاه ما و نظام جمهوری اسلامی همان چیزی است که همه ما به آن معتقدیم و بارها گفته ایم یعنی کوشش برای رفع فقر و محرومیت در جامعه و حمایت و کمک به طبقات مستضعف و محروم...

حضور یک جوان مومن، متدین و متشرع در یک مجموعه روستایی در بین جوانان در بین مردم مظهر مجسم آیه قران است...



«کودکی سخت حاج قاسم»

یکی از دلایل داشتن سرنترس و شجاعت زیاد قاسم سلیمانی، زندگی در محرومیت و تحمل سختی‌های زیاد در سنین کودکی بوده است. او در سال‌های کودکی به روایت خود، در کل دو دست لباس و یک کفش پینه‌کرده لاستیکی داشته که به مدد آن گوسفندان را به چرا می‌برده است. با وضعیت اقتصادی خانواده‌اش هم سالی دو تا سه بار برنج می‌خورده است...

در سن ۱۳ سالگی زمانی که در زمستان، برف تا شکم گوسفندان می‌رسیده، آن‌ها را برای چرا به بیرون ده می‌برده است. «قاسم بدون ترس از گرگ‌ها که در فصل زمستان در کمین گوسفندان بودند، به جنگل بدام‌های کوهی می‌رفتم.»

پیراهن‌های بشور و بپوش و سهمیه سالانه دو کفش لاستیکی، امکاناتی بوده که قاسم سلیمانی در کودکی و دوران چوپانی گوسفندان از آن‌ها برخوردار بوده است. یک بار کفش‌های لاستیکی‌ام کاملاً پاره و همه انگشتان پایم به دلیل برخورد با سنگ، شکسته و خونی شد. این جمله نیز از جملات سردار از خاطرات کودکی‌اش بود: روزی نبود که خار در پای مان نرود.

«مزه بیسکوئیت»

در عین محرومیت و شرایط مربوط به آن، خانه‌ای که قاسم در آن رشد کرد، یکروز هم از مهمان خالی نبوده است. او در فرازی از کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» درباره مهمان‌نوازی‌های پدر و مادر خود، ضمن تکرار این واقعیت که سالی چندبار بیشتر برنج نمی‌خورده‌اند، به این موضوع اشاره دارد که زمان حضور مهمان در خانه، زمان خوشحالی بچه‌ها بوده، چون بهترین غذا را به خاطر مهمان طبخ می‌کرده‌اند...

قاسم اولین بار خوردن بیسکوئیت را در مدرسه و به واسطه طرح دادن بیسکوئیت به دانش‌آموزان تجربه می‌کند و در خاطرات خود هم به این نکته اشاره کرده که هنوز شیرینی طعم آن بیسکوئیت را در کام خود دارد...

برخی از رسوم جالب عشیره اش این بود که اولین گوسفندی که بره نری به دنیا می‌آورد، نذر امام حسین (ع) می‌کردند... ایام روزه‌خوانی، روزهای خوشی او و هم‌سن‌وسالانش بوده و در این برنامه‌های مذهبی و آئینی، آنها از غذاهای نذری سیر می‌شده‌اند...

«از کودکی نماز خوان بودم»

پدر حاج قاسم سلیمانی، معروف به مشدی حسن، به شدت به نماز اول وقت تقیّد داشته و در حالی که در روزگار کودکی فرزندش قاسم، فقط چند نفر در خانه‌های اطراف و همسایگان نماز می‌خواندند، او اهل نماز بوده است.

مشدی حسن همچنین نسبت به مسائل حرام و حلال دقیق بوده و زکات مال خود را چه درباره گندم، چه جو و چه گوسفند، به‌موقع پرداخت می‌کرده است. قاسم هم از دوران کودکی، در حالی که خیلی از قواعد نماز را نمی‌دانسته، نماز می‌خوانده است. در سنین کودکی، قاسم کوچک شب‌های جمعه با حضور در خانه همسایه‌ها و اقوام، قصه مشکل‌گشا را می‌خوانده و پس از قصه‌خوانی، با نخودچی، کشمش و قندِ اهدایی صاحب‌خانه جیب خود را پر می‌کرده است.

در این رسم، ابتدا آجیل مشکل‌گشا نذر می‌کردند و وقتی مشکل مورد نظر حل می‌شد، با گردهم آوردن چند نفر در شب جمعه، قصه پیرمرد خارکنی را نقل می‌کردند که برای حل مشکل خود به امام علی (ع) متوسل شد و جواب گرفت...

«کابوس زمان کودکی»

قاسم درباره پدر خود میگوید، که پدر متخلّق به اخلاقی بوده که در عشایر در ده، نایاب بوده و آن، رعایت شرعیاتی مانند غسل بوده که باعث می‌شده در سرمای زمستان، در قنات ده غسل کند. یکی از نکات تربیتی مشدی حسن این بوده که مصرف خوراکی‌های اعتیادآور را برای فرزندانش ممنوع کرده بوده است.

به همین‌خاطر فرزندش قاسم هم، حق نوشیدن چای و سیگار کشیدن نداشته است که البته یک‌بار با شیطنت کودکی، خارج از خانه، قاسم چایی خورده بود. قرض پدر به بانک تعاون روستایی موجب رفتن قاسم به شهر و تحوّل بزرگ‌زندگی‌اش شد.

با بروز مشکل مالی برای پدرش، حسین برادر بزرگ‌تر قاسم، برای کار و تهیه مقداری پول برای ادای قرض پدر که ۹۰۰ تومان بوده، به شهر می‌رود، اما پس از دو هفته، بدون پیدا کردن شغل، به ده برمی‌گردد. در نتیجه، قاسم با اصرار خود راهی شهر می‌شود تا با پیدا کردن کار، قرض مشدی حسن را پرداخت کند، تا طبق کابوسی که آن زمان داشته، پدرش را دستبند نزده و به زندان نبرند.

«اولین باری که موز خوردم»

قاسم در سن ۱۴ سالگی برای اولین بار با اتوبوس از روستا به شهر کرمان رفته و برای اولین بار اتومبیل‌هایی، چون پیکان و فولکس‌واگن می‌بیند. او پس از ورود به کرمان، به خانه عبدالله، از اهالی فامیل و عشیره خود می‌رود و جستجو برای پیدا کردن کار را آغاز می‌کند.

روزهای ابتدایی این جستجو هم به ناامیدی ختم می‌شد، بطوریکه در هر مغازه و کافه و رستوران و کارگاه را می‌زد و سوال می‌کرد آیا کارگر نمی‌خواهید؟ همه یک نگاهی به قد کوچک و جثه نحیف قاسم می‌کردند و جواب رد می‌دادند. و او در ادامه با التماس از یک اوستا کار ساختمانی، موفق می‌شود شغل انتقال آجر را در ازای روزی ۲ تومان مزد به دست بیاورد.

پس از یک هفته با گردآوری مزدهای روزانه و ۲۰ تومانی که اوستا به عنوان تشویق به او داده، خستگی فراوان را از یاد می‌برد. با ۲ ریال، بیسکویت مینوی کوچک خرید و ۵ ریال هم داد و چهار تا دانه موز خرید. خیلی کیف کرد. همه خستگی از تنش بیرون رفت. قاسم برای اولین بار بود که موز می‌خورد...

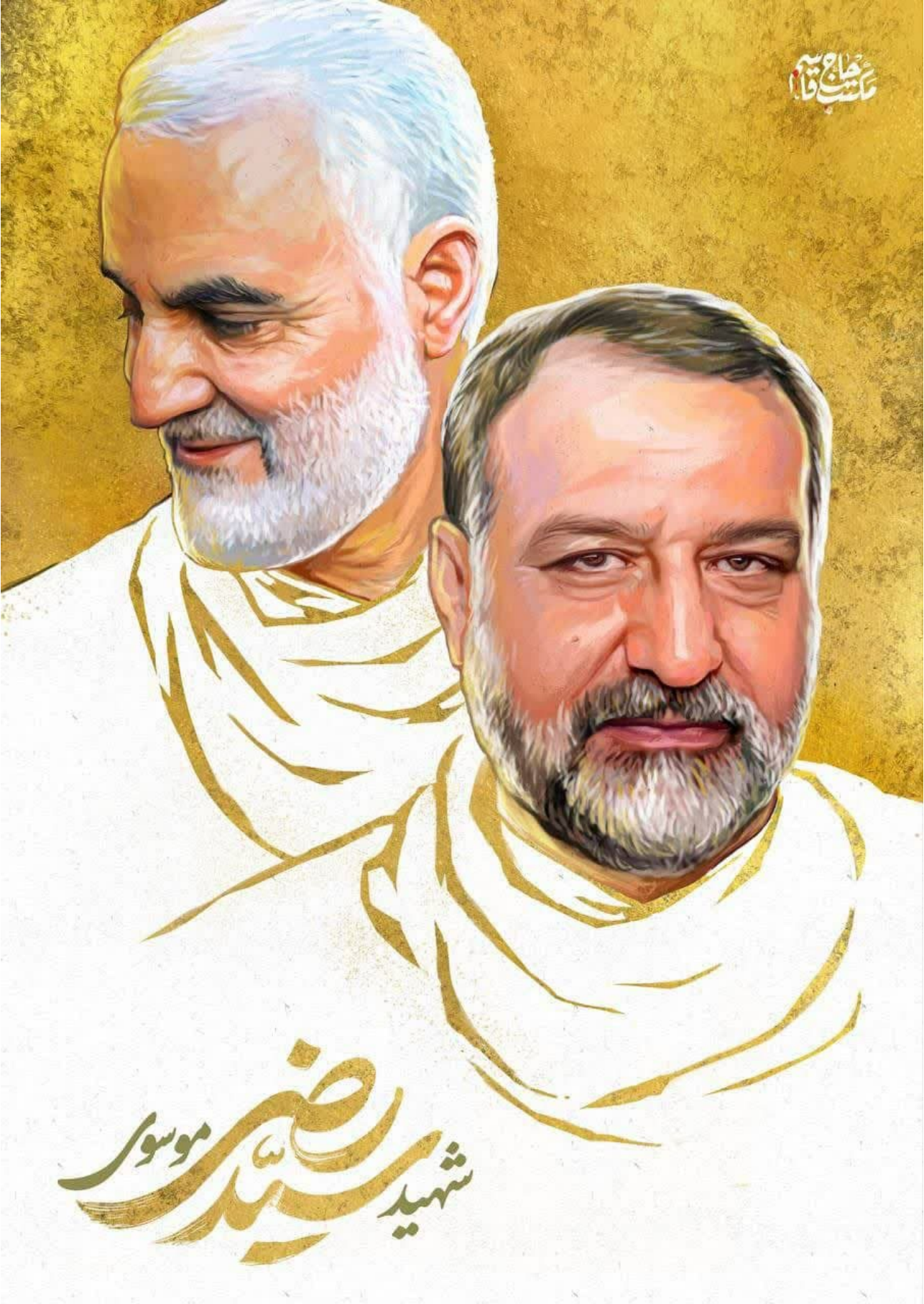
«فروش آبمیوه در پیاده‌روهای شهر کرمان»

پس از کار کردن در ساختمان، قاسم نوجوان موفق می‌شود در هتل کسری که متعلق به حاج محمد یزدان‌پناه بوده، کاری با مزد روزی ۵ تومان پیدا کند. بدین ترتیب پس از ۶ ماه از ورودش به شهر کرمان، از خانه عبدالله به هتل نقل مکان کرده و برای کسب درآمد بیشتر، با خرید یک‌دستگاه آبمیوه‌گیری، به فروش آبمیوه در پیاده‌روهای شهر می‌پردازد.

به این ترتیب موفق می‌شود مبلغ هزار تومان برای پدرش در ده ارسال کند. او پس از ۹ ماه، برای دیدار با خانواده به ده برمی‌گردد و مدت ۱۰ روز، کنار خانواده می‌ماند.

در بازگشت به شهر، قاسم نوجوان، دیگر از شهر وحشت نداشته و احساس غربت نمی‌کرده است. او در این مقطع ورزش را به‌طور حرفه‌ای در چهار شاخه زورخانه، کاراته، وزنه‌برداری و زیبایی‌اندام شروع می‌کند و از اولین جوان‌هایی بوده که در اولین کلاس کاراته کرمان شرکت می‌کند. ورزش و اعتقادی که از پدر و مادرش به ارث برده بوده، باعث شد در جوانی به فساد کشیده نشود.

اشاع قانا



شهید
موسوی
ضریحی

«اولین زیارت امام رضا (ع)»

در مقطع بعدی قاسم، تصمیم به اجاره کردن یک خانه برای زندگی با دیگر دوستان مهاجرش از ده می گیرد. سال ۵۴ هم برای کمک به پدر، برادر کوچک ترش را به شهر نزد خود می آورد.

قاسم سلیمانی ۲۱ ساله، سال ۱۳۵۶ برای اولین بار با اتوبوس به مشهد و زیارت، شمس الشموش آقا امام رضا (ع) می رود...

این سفر مربوط به زمانی است که دیگر قاسم یک ورزشکار حرفه ای و صاحب بدنی ورزیده و تربیت شده بوده است، می باشد...

خود قاسم اینچنین می گوید: ورزش و اعتقادی که از پدر و مادرم به ارث برده بودم، باعث شد در جوانی به فساد کشیده نشوم...

«ورزش تاثیر زیادی بر اخلاق و رفتار دینی من داشت و یکی از مهم ترین عواملی که مانع مهمی در کشیده نشدنم به مفاسد اخلاقی و اجتماعی، زمان شاه بود، به رغم جوان بودنم، ورزش بود؛ که جلوگیری از فساد می کرد، خصوصاً ورزش باستانی که پایه و اصول اخلاقی و دینی دارد.»

«شروع مبارزات ضد شاه»

قاسم ۱۸ ساله برای اولین بار سال ۱۳۵۳، سخنان ضد شاه می شنود و جالب است که تا آن مقطع، شاه و حکومت پهلوی در نگاه او ارزشمند بود...

سخنان ضدشاه و تلنگر ناشی از آن‌ها هم توسط علی یزدان پناه فرزند حاج محمد، صاحب هتل و کارفرمای قاسم نوجوان زده می شود: قاسم از آن ایام اینگونه تعریف می کند: «حرف‌های علی مرا ساکت کرد. آن وقت شاه در ذهنم خیلی ارزشمند بود. این حرف‌ها مثل پتکی بود بر افکار من!» به این ترتیب قاسم نوجوان به تعبیر خود دچار یک دوگانگی می شود.

این دوگانگی هم باعث می شود برای یافتن پاسخ سوالاتش و آگاهی بیشتر وارد فاز مخالفت با رژیم شاه و مبارزات مردمی شود. از سال ۵۳ تا سال ۵۵، به مرور به مسجد قائم و سپس تکیه فاطمیه کرمان پایش باز می شود. از آن جا هم به سمت مسجد امام (مسجد ملک) راهنمایی می شود که یک فرد روحانی به نام محمودی در آن منبر می رفته و قاسم جوان، به شدت تحت تاثیر او قرار می گیرد.

«گاردن پارتی!؟»

«به شدت تحت تاثیر صحبت های حاج آقا محمودی بودم و آرام آرام روح و تعصب مذهبی در وجودم در حال شکل گرفتن بود.» مسجد جامع کرمان هم، پاتوق بعدی ام برای جنب و جوش های انقلابی بود.

در تابستان ۵۵ برنامه های «گاردن پارتی» به شهر کرمان آورده شد که، برای مردم این شهر برنامه ای عجیب و تازه محسوب می شد. این برنامه و مراسم های مرتبط با آن، انتهای خیابان ابو حامد (صمصام آن زمان) برگزار می شد و خواننده ها و رقاصه های معروف زمان شاه، در خیمه بزرگی که برای این برنامه به پا شده بود، برنامه اجرا می کردند.

قاسم جوان همراه با علی یزدان پناه و دوست دیگرش فتحعلی، برای مقابله و خرابکاری در این جشن ها، ۱۵۰ موتورسیکلت و دوچرخه را پنچر می کنند. «این نوع مبارزه با فساد را با افتخار قاسم انجام می داد و هیچ ترسی از کسی هم نداشت.» قاسم خود روایت می کند در آن برهه، بارها اسم ساواک را شنیده و خوف از ساواک را در دیگران حس می کرده، «اما من از چیزی نمی ترسیدم.»

«آشنایی با نام آیت‌الله خمینی»

سال ۱۳۵۳، زمان خروج قاسم از کار هتل است. او با دو جوان سرامیک‌کار تهرانی آشنا می‌شود که به روایت قاسم به شدت مذهبی و ضد شاه؛ و البته بعدها متوجه می‌شود که عضو سازمان مجاهدین خلق بوده‌اند.

مدت دوستی قاسم با این دو جوان، ۶ ماه بوده و آن‌ها تلاش داشته‌اند در این بازه زمانی او را با خود همراه کنند، اما او مبتلا به تب مالت می‌شود که در نتیجه دو هفته در بیمارستان راضیه فیروز بستری می‌شود و دو جوان یادشده هم در دو هفته مذکور به تهران برمی‌گردند. در این سال برای اولین بار قاسم نام دکتر شریعتی و آیت‌الله روح‌الله خمینی را می‌شنود...

«شریعتی و خمینی دو نام جدیدی بود که می‌شنیدم و برایم سوال بود که چطور آن دو جوان تهرانی در طول آن ۶ ماه، این همه بر ضد شاه با من حرف زدند، اما اسمی از این دو نفر نبردند!» یکی از اشارات معنادار سردار سلیمانی در کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» درباره همین دو جوان و خط مشی غلط و پایه‌گذاری‌های اشتباه اعتقادی سازمان مجاهدین خلق است...



جمهوری اسلامی ایران است

«وقتی با کاراته، چند پلیس را زدم»

بعد ترخیص از بیمارستان، قاسم موفق شد در بخش کنتورخوانی سازمان آب کرمان، شغلی به دست آورد.

همزمان با محرم سال ۵۵، قاسم در سن ۲۰ سالگی، اولین درگیری خود را با پلیس تجربه می‌کند. این ماجرا به خاطر بی‌احترامی یک پاسبان به دختری جوان رخ می‌دهد.

روز عاشورای ۵۵، مرد پاسبانی به دختری بی‌حجاب با موهای بلند بی‌احترامی می‌کند که، جسارت پاسبان موجب خشم و برآشفته‌شدن قاسم جوان می‌شود و با حمله به پاسبان و زدن چند ضربه از فنون کاراته او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. سلیمانی سپس با حمله پاسبانان دیگر و ماموران راهنمایی و رانندگی فرار کرده و در هتل کسری مخفی می‌شود. قاسم درباره جسارت و حال و هوای دوران جوانی خود اینطور می‌نویسد:

«آن‌قدر وجودم مملو از نشاط جوانی بود که ترسی از چیزی نداشتم و روحیه ورزشی و سلحشوری ذاتی عشایری باعث شده بود در کنار نشاط جوانی و کم‌تجربگی، در محیط‌های مختلف با بی‌پروایی درباره شاه و حکومتش صحبت کنم.»

«سه روز از شدت درد نمی توانستم تکان بخورم»

شعارنویسی شبانه روی دیوارهای شهر، اقدام بعدی مبارزات قاسم سلیمانی علیه رژیم شاه است که باعث دستگیری اش می شود...

نحوه دستگیری قاسم، بدین گونه بود. قاسم که اواخر سال ۵۶ در گیرودار گرفتن گواهینامه رانندگی خود بوده، با ورود به مرکز راهنمایی و رانندگی، به داخل اتاقی خالی هدایت شده و با افتادن در تله ماموران آگاهی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته و از هوش می رود...

با پادرمیانی حاج محمد یزدان پناه (صاحب کار قدیمی اش در هتل) پیش از تحویل به ساواک، از اداره آگاهی خارج می شود...

این دستگیری و ضرب و شتم شدید باعث تجدید و تقویت روحیه نترسی در قاسم جوان می شود. او خود در این باره اینگونه تعریف می کند: «سه روز از شدت درد تکان نمی توانستم بخورم؛ اما انرژی جدیدی در خود احساس می کردم. ترس از کتک خوردن و شکنجه، دیگ برایم فرو ریخته بود. فکر می کردم هرچه باید بشود، شده است!»

«وقتی تمام ده انقلابی و ضد شاه شدند»

حاج قاسم در خاطرات سال ۵۶ خود با اشاره به این که اهالی ده شان به طور یکپارچه انقلابی شده بودند، به این مساله اشاره می کند که، در ده محل زندگی ما (راه بُر) اغلب خانواده ها بدون استثنا ضد شاه شده بودند به جز چند نفری که وابسته به کدخدا بودند و عموماً فرزندان طبقه پایین ده، همه روحیه انقلابی داشتند... ده یکپارچه انقلابی شده بود.

حجم فعالیت های شخصیت ها و مردم انقلابی های کرمان آن قدر زیاد بوده که می توان گفت کرمان در حوادث انقلاب، محوریت اساسی داشته است. زمان انقلاب رادیو بی بی سی آشنای هر انقلابی ضدشاهی شده بود.

برادر بزرگترش حسین به دلیل بی احترامی ژاندارمری و کدخدا به عاشورای سال ۵۷ و همچنین دنبال کردن جدی اخبار حوادث روز از بی بی سی دچار مشکل روحی شده بود. به همین دلیل قاسم جوان به برادر بزرگترش توصیه می کند برای مدتی، به رادیو بی بی سی گوش نکند تا از نظر روحی بهبود پیدا کند و این ترفند مفید و موثر واقع می شود...

«دیگر ترسی به هیچ وجه در خودم احساس نمی‌کردم»

روایت قاسم از شعارهای اولین تظاهرات کرمان در مبارزات انقلاب، از این قرار است که ابتدا شعارهایی درباره آزادی زندانیان سیاسی سر داده شد، اما شعارها به مرور رنگ و بوی ضد شاه به خود گرفتند و تظاهرات به خشونت کشید. در نتیجه شهربانی کرمان با گردآوری کولی‌ها از اطراف شهر، به مسجد جامع و شبستان آن حمله کرده و با گاز اشک‌آور مردم را متفرق کرد.

در ادامه این اتفاقات کولی‌ها و نیروهای شهربانی تعداد زیادی از موتورها و وسایل نقلیه را در حوالی مسجد جامع کرمان به آتش کشیدند. دو روز پس از این تظاهرات، مردم کرمان، تنها مشروب‌فروشی این شهر را به آتش کشیدند.

در کوران این حوادث، قاسم سلیمانی به روایت خود، به اسم اعتصاب و اعلام نارضایتی از رفتن به سازمان آب خودداری کرد. تلاش برای خرید یک کلت کمری و مسلح شدن داشتم، برای خودم دوباره بحث ترسیدن و نترسیدن می‌شود، «ولی دیگر ترسی به هیچ وجه در خودم احساس نمی‌کردم...»

«بیش از چهل سال مبارزه و جهاد»

شهید سلیمانی پس از انقلاب، عضو سپاه شد و همزمان با شروع جنگ ایران و عراق، چند گردان را در کرمان آموزش داده و به جبهه‌ها فرستاد. وی در دوره‌ای فرماندهی سپاه آذربایجان غربی را بر عهده داشت. شهید حاج قاسم سلیمانی در سال ۱۳۶۰ با حکم محسن رضایی فرمانده وقت سپاه، به عنوان فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله منصوب شد، و تا انتهای جنگ در همین سمت بود...

این لشکر، از نیروهای سه استان کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان، تشکیل شده بود. شهید سلیمانی با پایان یافتن دفاع مقدس در سال ۱۳۶۷، به مرزهای شرقی کشور رفته و مشغول مبارزه با اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر شد. فعالیت‌های ارزنده ایشان در این سال‌ها، منجر به پاک‌سازی کامل مرزها و جاده‌های شرقی کشور شد.

در سال ۱۳۷۹ و با حکم رهبر انقلاب، به عنوان فرماندهی نیروی قدس سپاه منصوب شد و در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۹۷ شهید قاسم سلیمانی نشان ذوالفقار (عالی‌ترین نشان نظامی جمهوری اسلامی ایران) را از دست رهبر معظم انقلاب، دریافت نمود...



«از افغانستان تا لبنان و عراق و سوریه و یمن»

حاج قاسم برای نجات افغانستان از اشغال طالبان نیز زحمات بی شماری کشید. علاوه بر کمک نیروی قدس سپاه به مجاهدان افغانستانی، در جریان جنگ با داعش، علاقه‌مندان و عاشقان اهل بیت (ع) در افغانستان، تصمیم گرفتند برای حضور در سرزمین‌های تحت اشغال داعش و با هدف دفاع از حریم ولایت به جنگ با تکفیری‌ها بروند که در این خصوص تحت نظر نیروی قدس سپاه، لشکر فاطمیون شکل گرفت و تمامی افغانستانی‌های داوطلب با این عنوان به جنگ با داعش رفتند.

حمایت از مردم مظلوم فلسطین و لبنان و آزادی قدس شریف همواره یکی از آرمان‌های ایران در حمایت از نیروهای مقاومت در منطقه و مبارزه با رژیم صهیونیستی است.

بنابراین نیروی قدس به عنوان بازوی برون‌مرزی سپاه، همواره بیشترین حمایت‌ها را از نیروهای مقاومت فلسطینی و لبنانی را انجام داد و در واقع حاج قاسم توانست استراتژی جمهوری اسلامی یعنی کمک به گروه‌های مبارز علیه اسرائیل را به خوبی دنبال کند.

«نفوذ ایران تا دریای مدیترانه»

حضور فرمانده نیروی قدس سپاه در جنگ ۳۳ روزه و لبنان با رژیم صهیونیستی از نقاط دیگر مهم و عملیاتی این نیرو در چند دهه گذشته است. علاوه بر این به گفته یکی از مقامات ارشد حماس سردار شهید سلیمانی و شهید عماد مغنیه، فرمانده فقید نظامی حزب الله لبنان مبتکر ایجاد تونل در نوار غزه برای ارتباط با خارج این منطقه بودند و حتی به گفته سامی ابوزهری، یکی از مقامات حماس سردار سلیمانی بارها به غزه سفر کرده بود.

در واقع حاج قاسم سلیمانی توانست استراتژی جمهوری اسلامی یعنی کمک به گروه‌های مبارز علیه اسرائیل را به خوبی دنبال کند و هر روز در این مسیر گام‌های دیگری بردارد. شاید یکی از اهداف اصلی دشمنان برای سقوط سوریه، قطع کردن ارتباط ایران و حزب الله لبنان بود.

ولی با شکست داعش و نقش‌آفرینی نیروی قدس در سوریه و عراق، یک حلقه مستحکم به نام حلقه مقاومت تشکیل شد و زنجیره ایران، عراق، سوریه و لبنان و فلسطین را به هم متصل کرد...

«شکست داعش و متحدان آن»

نیروی قدس سپاه به فرماندهی حاج قاسم گروه تروریستی داعش از آنجا که می‌توانست تهدیدی علیه امنیت ملی ایران تلقی شود، با مدیریت بحران، از یک سو این گروه را از مرزها و قلمروی کشور دور نگه داشت و از سوی دیگر با گذر زمان وجود این گروه را به عنوان خطری برای کشورهای منطقه معرفی کرد و به آگاه‌سازی این کشورها از خطرات حضور داعش در منطقه پرداخت.

دیدار قاسم سلیمانی (فرمانده وقت نیروی قدس سپاه) با پوتین (رئیس جمهور روسیه) و متقاعد کردن او برای حمایت از سوریه و ارسال نیرو و تجهیزات به این کشور برای جنگ علیه داعش و گروه‌های تکفیری را نمونه‌ای از فعالیت‌های آگاهی‌بخش نیروی قدس سپاه، و شخص سلیمانی، می‌باشد.

سلیمانی، قهرمان جنگ علیه داعش و نماد مبارزه علیه تروریسم در سوریه و سرتاسر منطقه بود. داعش با سد محکمی به نام نیروی قدس روبه‌رو شد و حاج قاسم در شرایط بسیار دشوار عراق و سوریه به یاری طیف‌های مختلف مردم این دو کشور؛ شتافت و مانع پیشرفت داعش شد...

«پدري مهربان براي ايتارگران»

مراسم بزرگداشتي براي شهيد حاج احمد کاظمي در نجفآباد برگزار کرده بودند که سخنران آن مراسم شهيد سلیماني بود. بعد از پايان مراسم حاج قاسم به ما گفت چند نفر بچه‌هاي لشگر نجف اشرف که جانباز هستند در همين نزديکي زندگي مي‌کنند، آدرس منازل اين بچه‌ها را بگيريد تا برويم به آن‌ها سر بزنيم، به شهيد پورجعفري هم گفت که کباب بگيريد تا ناهار در منزل يکي از اين جانبازان بخوريم.

مسئولين برگزارکننده مراسم شهيد کاظمي به حاج قاسم گفتند که ما تهيه ناهار ديديم ولي حاجي از ايشان عذرخواهي کرد.

خلاصه غذا را گرفتيم و به منزل يکي از جانبازها رفتيم و با هم ناهار خورديم. خانواده جانباز به حاج قاسم شکوه کردند که مگر در منزل ما غذا پيدا نمي‌شد که شما زحمت کشيديد غذا گرفتيد؟

حاجي گفت ما مي‌خواستيم ناهار را بيرون بخوريم، گفتيم با شما دور هم بخوريم. بعد از آنجا به منزل چند جانباز ديگر رفتيم... راوي: سردار شجاعي

«حاج قاسم برای دشمن کابوس بود»

یادم است در زمان جنگ نقل می شد وقتی از حضرت امام می خواهند به پناهگاه بروند، ایشان می پرسند مگر همه مردم پناهگاه دارند که من بروم؟

این استدلال، همان انقلابی بود که حاج قاسم ها برای پیروزی و اعتلایش سال ها مجاهدت ها کردند. در طول دفاع مقدس هم بارها شاهد بودیم که فرماندهان لشکر و حتی بالاتر، شخصاً در خط اول نبرد حضور پیدا می کردند. دقیقاً حاجی برای حضور در میدان جنگ چنین استدلالی داشت.

از طرف دیگر حضور ایشان در میدان باعث بالا رفتن روحیه نیرو های خودی و در مقابل، ضعف روحیه دشمن می شد. در نبرد آزاد سازی حلب یک خبر دهان به دهان میان اردوی دشمن می پیچید و حتی در فضای مجازی هم مطرح شد؛ «حاج قاسم در حلب است». این جمله و بازتاب آن نشان می داد که دشمن چقدر از نفس وجود ایشان در هراس بود. تنها سایه حضور حاجی بود که باعث میشد گشایش ها در نبرد های حساس رخ بدهد... راوی: سردار شجاعی



«شهید قاسم سلیمانی، با این جانورها می جنگید»

«نیروهای داعش، ۹۰ درصد سوریه و ۵۸ درصد عراق را اشغال کردند و حتی به دیوار زینیه دمشق رسیدند.»

«داعش زمانی که به نزدیکی حرم حضرت زینب(س) رسیدند؛ بر روی دیوار حرم داشتند شعار می نوشتند، که هنوز بخشی از این شعارها موجود است. فرمانده داعش بر روی بی سیم خود در نزدیکی حرم حضرت زینب(س) داشت رجز می خواند و می گفت که، عباس کجایی که ما زینب را از قبر بیرون خواهیم کشید.»

داعش زن و بچه‌هایی که اسیر کرده بود از هم جدا کرد. چند روز به اون‌ها گرسنگی داد. تا این که یک روز براشون چلوگوشت آوردن! زن‌های گرسنه به شدت مشغول خوردن شدن. وقتی که سیر شدن، نسبت به فرزندان شون ابراز دلتنگی می کنند... «داعشی‌ها میگن، گوشتی که خوردید، گوشت فرزندان تون بودند.»

راوی: سردار عبدالفتاح اهوازیان

منبع: باشگاه خبرنگاران «جوان»

«آرامش شهید، حاج قاسم سلیمانی»

حاج قاسم در حرم حضرت رقیه (س) بود. در واقع مقرر فرماندهی اش را آنجا قرار داده بود. وقتی او را دیدم، در کمال آرامش در حرم نشسته بود و فرماندهی می کرد. آقای همدانی هم آنجا حضور داشتند. دقیقاً برج ۹ سال ۹۱ بود...

چند روز بعد که کارم تمام شد و خواستم به ایران برگردم، در هواپیما دوباره حاج قاسم را دیدم که دخترش هم کنارش نشسته بود و از دمشق به تهران می آمدند. تعجب کردم. در آن شرایط که دشمن تا پشت دیوارهای کاخ بشار اسد آمده و به نزدیک حرم حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) رسیده و شرایط بسیار سخت بود، حاج قاسم دخترش را هم آورده بود.

شرایط آنقدر سخت و خطرناک بود که من فکر می کنم خیلی از افراد در ازای پول زیاد هم حاضر نبودند به آنجا بروند و فقط زیارت کنند اما او با آرامش آمده، جلسه می گذارد، نیروها را هدایت می کند و حتی دخترش را هم با خودش آورده است...

گفتگو با سردار چهارباغی، منبع: «تسنیم»

«با رهبران کفر مبارزه کنید»

آیت‌الله عبدالله جوادی آملی از مراجع عظام تقلید در پیام تصویری به، دومین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر آمریکایی از دیدگاه امام خامنه ای با محوریت تروریسم دولتی آمریکا و انتقام سخت فرمودند:

در قرآن به مباحث مختلف ملی و بین‌المللی اشاره‌هایی شده و وجود مبارک پیامبر، ستم‌های فراوانی از مشرکان دید، اما نسبت به هیچ کافری شبانه حمله نکرد و در مکتب اسلام چنین چیزی وجود ندارد. ترامپ کافر، شبانه حاج قاسم سلیمانی را ترور کرد و این مسئله در هیچ مکتبی قابل قبول نیست.

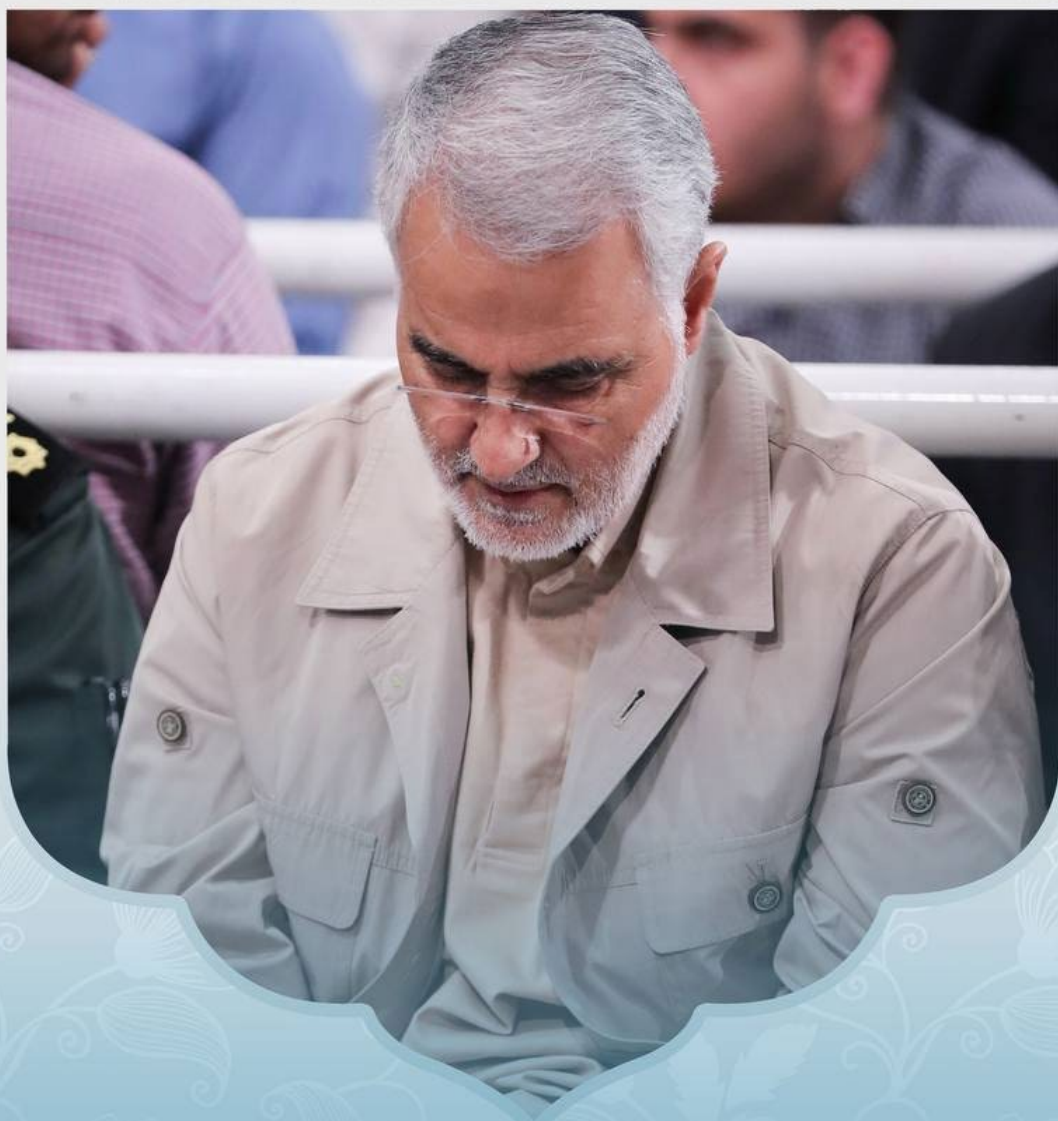
در قرآن آمده که با رهبران کفر مبارزه کنید چرا که این‌ها به هیچ امضا و میثاقی پایبند نیستند و این مبارزه نه به خاطر کفر آن‌ها، بلکه به خاطر عدم پایبندی به میثاق شان است. کاری که از خون شهید بر می‌آید از باران بر نمی‌آید، باران نهایتاً این توان را دارد که آلودگی‌هایی همچون خون و بول را پاک کند، اما آنچه فرقه‌های ضاله، استکبار و استعمار را پاک می‌کند، خون شهید است... منبع: ایسنا

«ورود به آمرلی در حالی که در محاصره کامل بود»

ما زمانی که وارد آمرلی شدیم از همه جهات در محاصره کامل بودیم. زمانی که می خواستیم ما عملیات آزادسازی آمرلی را شروع کنیم، شهید سلیمانی گفت، برویم کربلای حسین (ع) را آزاد کنیم. بین آمرلی و طوزخورماتو یک منطقه به نام سلیمان بیگ وجود دارد.

عملیات از پشت سلیمان بیگ شروع شد و نیروها از این طریق وارد آمرلی شدند و بعد از آزادی آمرلی در مسیر برگشت به جاده اصلی (بغداد - کرکوک) برگشتیم تا در ادامه عملیات سلیمان بیگ را آزاد کنیم. دقیقاً ۲۰ دقیقه بعد، دیدم بچه های گردان های «کتائب امام علی (ع)» که آقای «شبل الزیدی» پیشاپیش آنها حرکت می کرد، تکبیرگویان به سمت ما آمدند و به این ترتیب سلیمان بیگ هم آزاد و جاده کرکوک به بغداد باز شد.

در این عملیات، همه فرماندهان مقاومت، شهیدان سلیمانی، ابومهدی، هادی العامری، ابومنظر و ابوفدک الحمدادی حضور داشتند. راوی: ابومصطفی الامامی معاون فرماندهی الحشد الشعبی (محور شمال) «ایرنا»



شهادت می‌دهم به اصول دین. اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله و اشهد أن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و اولاده المعصومین اثنی عشر ائمتنا و معصومیننا حجج الله. شهادت می‌دهم که قیامت حق است. قرآن حق است. بهشت و جهنم حق است. سؤال و جواب حق است. معاد، عدل، امامت، نبوت حق است. (فرازی از وصیت‌نامه شهید حاج قاسم سلیمانی)

«شهید سلیمانی، ناجی کردستان عراق»

داعش به دروازه های اربیل رسیده بود. بارزانی گفت، من پس از حمله داعش، با آمریکا، ترکها، انگلیس، فرانسه و عربستان تماس گرفتم که همه، جواب دادند که فعلا هیچ کمکی نمی توانند بکنند.

بارزانی فوراً با مقامات ایرانی تماس گرفتم و به آنها صریحاً گفتم که شهر در حال سقوط است. اگر نمی توانید کمک کنید، شهر را تخلیه کنیم. ایرانی ها فوراً شماره تماس قاسم سلیمانی را به من دادند و گفتند، حاج قاسم نماینده تام الختیار ما در امور مبارزه با داعش است. لذا فوراً با او تماس گرفتم و اوضاع را دقیقاً شرح دادم.

حاجی به من گفت من فردا صبح بعد از نماز صبح اربیل هستم. به او گفتم فردا دیر است. همین حالا بیایید حاجی گفت کاک مسعود فقط امشب شهر را نگهدار. فردا صبح حاج قاسم در فرودگاه اربیل با ۵۰ نفر از نیروهای مخصوصش آمده بود. آنها سریعاً به محل درگیری رفتند و نیروهای پیشمرگ را سازماندهی کردند و در عرض چند ساعت ورق برگشت... به نقل از «ایرنا»

مهمترین محور محاسبه اعمال چیست؟

مردم از من قبول کنید. من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می کند به اسلام و انقلاب تمایل ندارم. اما این را بدانید والله علمای شیعه را تماماً و از نزدیک می شناسم.

الان چهارده سال شغل من همین است. علمای لبنان را می شناسم. علمای پاکستان را می شناسم. علمای حوزه خلیج فارس را می شناسم. چه شیعه و چه سنی...

والله، اشهد بالله، سرآمد همه این روحانیت، این علما از مراجع ایران و مراجع غیر ایران، این مرد بزرگ تاریخ یعنی:

«آیت الله العظمی امام خامنه ای است.»

اگر عاقبت به خیری می خواهید باید پیروی از ولی فقیه کنیم...

«در قیامت خواهیم دید»

«مهمترین محور محاسبه اعمال، تبعیت از ولایت فقیه است.» روایتی از شهید حاج

قاسم سلیمانی،

منبع: خبرگزاری «شبستان»

«روزی که حاج قاسم تنها به دل دشمن زد»

علمیات آزادسازی «زرگه» بود. از «ینگجه» عملیات شروع شد، در همان ابتدا یک تک تیرانداز داعشی اجازه پیشروی به نیروها، برای عبور از پل زرگه را نمی داد و نیروها را زمین گیر کرده بود. در آن لحظات، حاج قاسم شخصا یک موتور درخواست کرد، موتور را آوردند، سوار موتور شد.

فرماندهان از او سوال کردند که می خواهید چه بکنید؟ ایشان گفتند: هیچ کس حرکت نکند، باید ببینم قضیه چیست، تا نیروها بتوانند پیشروی کنند. حاجی سوار موتور شد و بچه ها التماس کردند که حاجی شما خودتان را به خطر نینداز، اما ایشان اصرار داشتند که خودشان برای بررسی و شناسایی جلو برود. ایشان که برگشت محل دقیق استقرار تک تیرانداز را به نیروها داد و بچه ها زدند و تک تیرانداز خاموش شد و نیروها «زرگه» را گرفتند...

فرق فرماندهانی همچون حاج قاسم با بقیه این کلمه «بیا و برو» بود. یعنی حاجی در صحنه جنگ می ایستاد جلو و می گفت: «بیا»، اما فرمانده کلاسیک می ایستاد، عقب و می گفت: «برو»...

«شهید سلیمانی، از من گفتن بود»

سردار سلیمانی با حسین یوسف الهی در لشکر ۴۱ ثارالله هم‌رزم بود. وقتی یوسف الهی شهید و در گلزار شهدای کرمان دفن شد، حاج قاسم خیلی به آنجا می‌رفت و دوست داشت کنارش دفن شود.

یک روز که در گلزار شهدای کرمان بودیم، شنیدم که از آقای حسنی فرمانده بنیاد شهید در گلزار شهدا درخواست داشت که کنار شهید یوسف الهی دفن شود. آن موقع فکر می‌کردم که با این قد و قامت چگونه چنین درخواستی دارد که کنار شهید یوسف الهی جا شود؟

چون در کنار قبر شهید یوسف الهی جای خیلی کوچکی خالی بود. حالا که سردار سلیمانی به شهادت رسیده و تکه‌ای از پیکرش باقی مانده است، متوجه می‌شویم که این درخواست او چه معنایی داشته است. حتی در زمان‌های مختلف بارها از سردار سلیمانی سوال کرده بودند که چگونه فکر می‌کنی اینجا جا شوی که او گفته بود: «از من گفتن بود.»

راوی: یوسف افضلی، منبع: «فارس»



«شهید سلیمانی مؤسس ستاد بازسازی عتبات»

زمانی که مسئولیت بازسازی عراق را به حاج قاسم دادند، تصمیم می‌گیرد که حرم امیرالمؤمنین (ع) را زیارت کند. تعریف می‌کرد که وقتی سمت حرم می‌رود، در حرم بسته بود و با پیگیری خدام در را باز کردند و وارد حرم می‌شود. وقتی سمت ضریح می‌رود، می‌بیند روی ضریح گرد و غبار است.

دلش می‌شکند و با دیدن این غربت تصمیم می‌گیرد که ستاد بازسازی عتبات را راه‌اندازی کند. این ستاد تشکیل شد و هم‌اکنون با کمک‌های مردمی ۱۵۰ پروژه بازسازی و مرمت انجام شده است؛ به طوری که احداث صحن حضرت زهرا (س) با متراژ ۲۲۰ هزار متر مربع و صحن حضرت زینب (س) با متراژ ۱۳۵ هزار مترمربع، توسعه حرم کاظمین و این اواخر توسعه حرم سامرا از جمله طرح‌های ستاد بازسازی عتبات در عراق به شمار می‌رود.

شهید سلیمانی می‌گفتند، یک روز هم نباید این اقدامات تعطیل شود. این کار برای اهل بیت (ع) است و از ماندگارترین کارهاست...

راوی: یوسف افضلی، منبع: «فارس»

"شاهکار شهید قاسم سلیمانی و نیروهای مقاومت"

موج گسترده ناآرامی در سوریه از سال ۲۰۱۱ و از منطقه درعا آغاز شد که به سرعت با دخالت طرف‌های خارجی از جمله کشورهای عربی و آمریکا به یک درگیری تمام‌عیار کشانده شد... یک پل هوایی تمام‌عیار از کشورهای اروپای شرقی تسلیحات روسی را که با پول قطر، عربستان و امارات خریداری شده بود به ترکیه، اردن و لبنان انتقال می‌داد تا به دست گروه‌های جهادی و سلفی برسد...

زمانی که نظام سوریه در حال فروپاشی بود و دمشق پایتخت این کشور در آستانه سقوط قرار داشت، باز هم این قاسم سلیمانی بود که به کمک این کشور رفت. در ابتدا این حزب‌الله لبنان بود که در "عملیات آزادسازی شهر القصیر" توان نظامی خود را به رخ متحدان غربی کشید و در ادامه مستشاران ایرانی وظیفه بازآرایی و تجدید حیات ارتش سوریه را بر عهده گرفتند. هر چقدر نبرد شدت می‌یافت بسیج نیروها از دو طرف گسترده‌تر می‌شد.

تشکیل گروه تروریستی داعش از بقایای شاخه عراق القاعده و تصرف سریع مناطق مختلف در سوریه و عراق از جمله نقطه اوج این نبرد بود. داعش پیچیده‌ترین و گسترده‌ترین گروه تروریستی بود که از امکاناتی جهانی بهره می‌برد.

گروهی که "سربازان افرادی از ۸۰ ملیت مختلف تشکیل می‌دادند" و می‌رفتند که به راستی حکومتی جهانی را تشکیل دهند. در اینجا بود که باز هم حضور قاسم سلیمانی به مهم‌ترین برگ برنده ایران تبدیل شد. "اولین نقطه مقاومت ایران در منطقه جلولا در استان دیالی عراق بود" و به تدریج بقیه مناطق عراق همچون تکریت، سامرا، فلوجه و الانبار آزاد شدند... در سوریه نیز حضور نیروهای هوافضای روسیه توانست برتری هوایی را به سمت محور مقاومت عوض کند...

از سوی دیگر رزمندگانی از عراق و افغانستان نیز به یاری ارتش سوریه، نیروهای حزب‌الله و کردهای سوریه آمدند. پیشروی نیروهای گروه‌های تروریستی نه تنها متوقف شد بلکه در کمتر از سه سال در سوریه و عراق به نقطه پایانی خود رسید...

"داعش نابود شد، اما نیومده بود برای نابود شدن"

داعش را نساخته بودن که برای یه سال و دو سال و چند سال... داعش تجهیز شده بود برای ماندن، برای بودن... ابوبکر البغدادی رفته بود تل‌آویو زیر نظر موساد، آموزش سخن‌وری و حکومت‌داری دیده بود... اومده بود که حکومت‌کنه!

اسمش: دولت اسلامی عراق و شام بود،،،، دولت بود... دوووولللتت، دقت کن دولت بود... دولت نیاز به عقبه فکری عقیدتی سیاسی نظامی و امنیتی داره!

آمریکا بیش از ۷ هزار میلیارد دلار پول داده بود... فقط عربستان ۵۰ میلیارد دلار پول نقد داده بود... امارات متحده ۵۰ میلیارد دلار پول داده بود...

کویت و قطر و بحرین هم همینطور! غول ترین سرویس های جاسوسی دنیا، موساد اسرائیل، ام آی ۶ انگلیس، سیا آمریکا، مسئول تغذیه اطلاعاتی و امنیتی داعش و... بودن... اردن محل آموزش اینا بود... ترکیه مسول ترانسفر (نقل انتقال) نیروی انسانی و ادوات و خرید نفت از داعش بود!

ژاپن با آن ته فرهنگ انسانیش، با کمک کشورهای دیگر فقط، ۶۰/۰۰۰ هزار تا تویوتا داده بود به داعش... بله درست فهمیدی، ۶۰/۰۰۰ هزار دستگاه تویوتای مدرن، هایلوکس... فرانسه، انگلیس، آلمان و... سلاح های مدرن و اتوماتیک می دادند... آمریکا، تجهیزات نظامی و تسلیحاتی را مستقیم برایشان از راه هوا در وسط درگیری خالی می کرد، مخوف ترین تجهیزات نظامی از آسمان برایشون هلی برد می شد!

از کجاش بگم؟... کل آمریکا و اروپا و کانادا و استرالیا و ناتو و...

به داعش "کمک رسانی تجهیزاتی، مالی، فکری و عملیاتی" می کردند... جدیدترین نسل موشک های ضد زره تاو را میدادن به داعش، قیمت این موشک ها آنقدر بالاست، گاهی از قیمت اون تانکی که میزدن گرون تر در میومد... با ضد زره (موشک

تاو)، داعش آدم میزد!... میدونی یعنی چی؟... یعنی مردم و مدافعان حرم پودر می شدند... پودر! فرمانده میدان و خط شکن هاشون ریش قرمزهای چچنی بودن!... برید تو یکی از این کنسرت ها و سمینارهای لیبرال های غربگدا، صدتا روشنفکر و بیارید به خط کنید یه ریش قرمز چچنی بزارید جلوشون!... از اون اولی تا اون آخری، شلوارهاشونو خیس می کنن!... همین هایی که فقط ادعا دارن و طلبکارن! تو یه فقره جنایت جنگی در اسپایکر عراق، ۲۲۰۰ نفر جوان را در یه روز دست بسته سلاخی کردن و دجله را قرمز از خون کرد!...

داعش این بود! داعش یه شبه از توی "لپ لپ" در نیومده بود... ادوارد اسنودن پیمانکار "nsa" رسماً گفت داعش محصول پروژه ای به اسم "لانه زنبور" در سرویس های اطلاعاتی غرب بود!... "هیلاری کلینتون" در کتاب گزینه های دشوار، رسماً گفت داعش را ما ساختیم و برای رسمیت دادن به داعش شخصا خودم به "۱۲۰ کشور" سفر کردم!... ترامپ رسماً در پیش چشم میلیاردرها انسان در تلویزیون گفت: "داعش را اوباما و آمریکا ایجاد کرد"... داعش این بود!...

"کل هالیوود و کارگردانانش" در اختیارش بودند تا با "بهترین فیلم برداری و صحنه های ویژه"، فیلم هائی از اسارت، سربردن، سوزاندن، تکه تکه کردن انسانها را در سراسر دنیا مخابره و با پخش آن القای "وحشت" و "ترس" و "اضطراب" را به همه ی

جهان مخابره کنند و در سراسر دنیا از "جنایات شان پخش مستقیم" داشته باشند... کل دنیای کفر و الحاد و نفاق تمام ظرفیت شونو از "۱۲۰کشور" آوردن تو میدان، تا ایران و دوستان ایران (محور مقاومت) رو نابود کنند، اما، فکر اینجاشو نکرده بودید، آقای اتاق فکر سازمان سیا و اتاق عملیات پنتاگون...

و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین... و آنان دست به فریب زدند و خدا هم مکر کرد و خداوند بهترین مکر کنندگان است... (آل عمران / ۵۴) و نیز می فرماید: ...یخادعون الله و هو خادعهم... آنان با خدا مکرو حيله کردند و خدا نیز با آنان مکر می کند (النساء / ۱۴۲)... انهم یکیدون کیدا. واکید کیدا... همانا آنان دست به مکر و حيله زدند و من هم (با آنان) مکر می کنم (الطارق / ۵۱ - ۶۱) ...

نبردها ادامه داشت تا داعش ها خوردند به سد محکم ایران و جبهه مقاومت... خوردند به تور "شیر بچه های حیدر کرار" عاشقان امیرالمومنین (ع) و امام حسین (ع) با سربندهای یا زهرا (س)... "دلاور مردان سپاه، دلیران ارتش اسلام، یلان فاطمیون افغانستان، زینیون پاکستان، حیدریون عراق، شیربچه های لبنانی و... تا حالا تنشون به تن ایرانی جماعت، نخورده بود؟... حالا مائیم و نابودی داعشیون...

حالا باید بیشتر بفهمی سردار سلیمانی و شهدای مدافع حرم چه کردند؟!

باید بفهمی چرا دشمن عقده سپاه پاسداران ما را کرده؟!...

چرا می‌گن فشار بیاریم تا ایران نیروهاش را از سوریه بیاره بیرون. ولی کور خوندن اولین قدم سوریه دادن اختیار کامل بندر لاذقیه به ایران بود...

یعنی ایران یه بندر داره تو مدیترانه از راه زمینی عراق و سوریه ... یعنی تحریم دیگه کاملاً دور زدن میشه واسه ایران... باید بفهمی کل ماجرا از اول تا آخر زدن دوستان ایران تو منطقه بوده تا بعدش بیان سروقت ایران....

حالا باید بیشتر بفهمی هر چه پول تو سوریه خرج کردیم نفعش را صدها برابر بردیم... باید بفهمی تا فریب شایعات دروغ bbc انگلیس را نخوری... باید به سیاست رهبر جمهوری اسلامی ایران عزیز، امام خامنه‌ای، اعتماد و افتخار کرد چون ما ایرانی‌های بصیر و بینا هستیم...

چون در حال حاضر یه منطقه نفوذ توی خاور میانه درست کردیم که حافظ امنیت ایران و تمام مردم مظلوم در خاور میانه باشیم...

و همه اینها را مدیون امام خامنه‌ای، شهدا، رهبران و فرماندهان مقاومت خصوصاً شهید حاج قاسم سلیمانی، فرمانده محور مقاومت هستیم...

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، امروز باید برای سفر به اهواز، به ایلام، به کرمانشاه، به سنندج و ارومیه، در صف طولانی مقابل در سفارتخانه های ایالت های جدید ساعت ها برای دریافت «ویزا» گردن کج می کردیم و معطل می شدیم!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، هواپیماها ربنده می شدند و در تل آویو و پاریس و بغداد و ریاض و واشنگتن بر زمین می نشستند!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، خیلی زودتر از اینها در «دشت مغان» و در جنوب رود ارس، حکومت دوم صهیونیست یا همان «تل آویو ثانی» تشکیل شده بود!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، «عبدالمالک ریگی» های معدوم، الان به جای جهنم، در خیابان «پاستور» باید دفتر نمایندگی «جندالشیطان» را افتتاح می کردند!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، تانک ها و نفربرهای مسعود رجوی که فقط یک روز تا تهران و رژه نظامی اش فاصله داشتند، الان به عنوان سمبل فتح پایتخت، وسط میدان شهدا تبدیل به تندیس مسعود و مریم و یادمان منافقین شده بود!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، کودتای نافرجام ۸۸، به حمام خون مبدل می شد و جوخه‌های ترور روز ۳۰ تیرماه، سال ۶۰ بار دیگر، و این بار عظیم تر تکرار می شود!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، جنگیدن به روش بنی صدر با الهام از «اشکانیان» که زمین بدهیم و زمان بگیریم، هنوز در کف خیابان های تهران، با دیکتاتور دیوانه حزب بعث «صدام» دست به گریبان بودیم، از بس زمین داده و زمان خریده بودیم کل مملکت به فنا رفته بود!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود، امروز نام بسیاری از «آقا زاده‌ها»، بویژه آقا زاده های ساکن در "جمهوری لیبرال – دموکراتیک" تهران شمالی، جاسم و عبود و ابوبکر الطهرانی و... بود!

اگر حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت و... نبود و...



قسمتی از داستان زندگی، بی بی سکینه

خاطرات مادر یکی از نیروهای شهید سلیمانی که قابل تامل است

"خدا در هر عصری حجتی دارد که با او به انسان احتجاج می کند"

زندگی در کرمان

یکی از استان‌های تاریخی و فرهنگی ایران، دارای طبیعت زیبا و مردمانی مهمان‌نواز است. این شهر با قدمت چند هزار ساله، دارای میراث فرهنگی غنی و بناهای تاریخی فراوانی است که هر کدام داستان‌ها و خاطراتی از گذشته‌های دور را در دل خود جای داده‌اند. بی بی سکینه و پسرش علی نیز در این شهر زیبا زندگی می‌کردند. داستان زندگی شان، نمونه‌ای از استقامت، فداکاری و عشق به وطن است. آن‌ها با سختی‌ها و مشکلات زیادی روبرو بودند، اما هرگز تسلیم نشدند. بی بی سکینه با کار در کوره‌های آجرپزی، تلاش می‌کرد تا زندگی بهتری برای پسرش فراهم کند و علی نیز با ایمان و امید به آینده، همواره در تلاش بود تا در کنار مادرش، از مشکلات عبور کند. زندگی در کرمان برای بی بی سکینه و علی، پر از چالش‌ها و سختی‌ها بود، اما این چالش‌ها نتوانستند اراده و استقامت آن‌ها را شکست دهند. آن‌ها با عشق و ایمان به زندگی ادامه دادند و امروز داستان‌شان الهام‌بخش بسیاری از مردم کرمان است

فداکاری و ایثار

زندگی بی بی سکینه، پر از لحظات سخت و تلخی بود. او زنی پرتلاش و فداکار بود که برای تأمین نیازهای تنها پسرش علی، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. از آنجایی که شوهر و دختر سه ساله‌اش در یک سال از دنیا رفته بودند، بی بی سکینه مجبور بود هم نقش مادر و هم نقش پدر را برای علی ایفا کند.

میدان آجریزی

یکی از خاطرات معروف از بی بی سکینه زمانی است که او در میدان آجریزی کار می‌کرد. همه کارگران میدان به خوبی یاد دارند که چطور با دستان پینه بسته و پاهای تاول زده، با تمام قدرت کار می‌کرد تا لقمه‌ای نان برای پسرش فراهم کند. او با وجود تمام خستگی‌ها و دردها، هیچ‌گاه از تلاش و کوشش دست نکشید و همیشه با امید به آینده، به زندگی ادامه داد.

من سختی زیاد کشیدم تا تنها پسرم بزرگ شد. هم مادر خانه بودم هم مرد خانه! شوهرم و دخترم سه ساله ام مریض بودند و هر دو در یک سال مردند. در کل شهر کرمان کسی را نداشتیم من بودم همین یک پسر، به نام علی!

میرفتم سر کوره آجرپزی و بعد از ظهرها که از سرکار برمی گشتم توان راه رفتن نداشتم و از خستگی از خدا می خواستم جان مرا هم بگیرد! حتی گاهی زندگی چنان سخت می شد که زیر باران و برف، گدایی هم می کردم. علی که کوچک بود نمی گذاشتم بفهمد چه کار می کنم با خودم می گفتم این بچه گناهی ندارد و غصه می خورد. شب می گفت مامان!

چرا - پاهایت - تاول - زده؟

می گفتم چیزی نیست بخاطر سرماست، مادر!

وقتی هیچ پولی نداشتم با یک نان سر می کردیم و گاهی یک نان را هم سه قسمت می کردیم تا در طول سه روز بخوریم.

علی که بزرگ شد با اینکه در یک خانه خرابه زندگی می کردیم می گفت "مامان خدا داره ما رو امتحان می کنه باید صبر کنیم و شکر کنیم!"

یک دست لباس داشت که وقتی می شستم تو سرما بدون لباس می ایستاد تا لباسش خشک شود می گفتم: مادر سردت نیست؟

می گفت نه، کدوم سرما؟!

وقتی که می رفتم سرکار برای این که حتی همسایه ها هم نفهمند چیزی نداریم که بخوریم قابلمه ای آب می گذاشت سرگاز تا جوش بیاید و قل بزند تا اگر همسایه ای آمد و چیزی آورد بگوید: نه! ببین مادر من غذا درست کرده برایمان! کوچک بود هنوز یه روز که چیزی برای خوردن نداشتیم گفت: مادر! برویم نان بگیریم؟

با سرافکندگی گفتم مادر صاحب کار هنوز پول کارم را نداده است. گفت طوری نیست دیشب یک دانه خرما خوردم می توانم تحمل کنم...

اون روز مستاصل آمدم در خیابان و رو کردم به خدا و گفتم خدایا امروز یک لقمه نان گیر من می آید؟ برگشتم خانه دیدم نزدیک درب خانه یک کیسه نان هست برداشتم آوردم داخل... علی بعد از چند دقیقه آمد گفت؛ مادر بیا بخوریم... گفتم نگاه کردی تو کیسه چی بود؟ گفت خدا همین را برایم فرستاده!

خودم رفتم پای کیسه دیدم نان ها از کپک سبز شده بودند! علی یک مقدارش را شسته بود و نشسته بود به خوردن ...

دوران نوجوانی علی

علی، با وجود شرایط سخت زندگی، پسری با ایمان و مقاوم بود. او تنها یک دست لباس داشت و وقتی مادرش آن را می‌شست، بدون لباس در سرما می‌ایستاد تا لباسش خشک شود. او همیشه می‌گفت: "مامان خدا داره ما رو امتحان می‌کنه باید صبر کنیم و شکر کنیم." بی بی سکینه با دیدن این روحیه قوی در پسرش، دلگرمی می‌گرفت و سعی می‌کرد با امید به آینده، به زندگی ادامه دهد.

تلاش برای حفظ آبرو

بی بی سکینه برای این که حتی همسایه‌ها هم نفهمند چیزی ندارند که بخورند، قابلمه‌ای آب می‌گذاشت سر گاز تا جوش بیاید و قل بزند. این کار را می‌کرد تا اگر همسایه‌ای آمد و چیزی آورد، بگوید: "نه! ببین مادر من غذا درست کرده برایمان!" او با این روش تلاش می‌کرد تا آبروی خود و پسرش را حفظ کند و نشان دهد که با وجود تمام سختی‌ها، هنوز امید به زندگی دارند.

ایمان و امید

بی بی سکینه با وجود تمام سختی‌ها و مشکلات، همیشه امیدوار بود و با ایمان به خداوند، به زندگی ادامه می‌داد. او به یاد دارد که یک روز که چیزی برای خوردن

نداشتند، علی گفت: "مادرا برویم نان بگیریم؟" او با سرافکندگی گفت که صاحب کار هنوز پول کارش را نداده است. علی با لبخند گفت: "طوری نیست دیشب یک دانه خرما خوردم می توانم تحمل کنم."

تجربه معجزه

یک روز مستاصل در خیابان قدم می زد و رو به خدا کرد و گفت: "خدایا امروز یک لقمه نان گیر من می آید؟" وقتی به خانه برگشت، نزدیک درب خانه یک کیسه نان پیدا کرد. علی بعد از چند دقیقه آمد و گفت: "مادر بیا بخوریم." بی بی سکینه نگاهی به داخل کیسه کرد و دید نان ها از کپک سبز شده بودند.

علی مقدار کپک را شسته بود و نشسته بود به خوردن. این لحظه برای بی بی سکینه، مثالی از قدرت ایمان و معجزه بود.

#علی_که_بزرگ_شد_جنگ_شد

علی و جنگ

علی که بزرگ شد، جنگ شروع شد. او در کارهای پشت جبهه کمک می کرد تا به چشم حاج قاسم، فرمانده لشکر کرمان، بیاید. او آنقدر تلاش کرد که نهایتاً حاج قاسم او را با خودش به جبهه برد و علی به یکی از فرماندهان محوری لشکر ثارالله تبدیل شد.

شهادت علی و ارتباط با حاج قاسم

پس از شهادت علی، بی بی سکینه هیچ کسی را نداشت. حاج قاسم سلیمانی برای او مانند پسری شد و از سوریه زنگ می زد و با صدایش خستگی را از او دور می کرد. حتی یک شب ساعت ۲ نصفه شب از کربلا زنگ زد و گفت که دلش برایش تنگ شده و برایش زیارت کرده است. حاج قاسم همیشه می گفت: "ما افتخار می کنیم بی بی سکینه از ماست."

علی میرفت در کارهای پشت جبهه کمک می کرد تا به چشم حاج قاسم، که فرمانده لشکر کرمان بود بیاد، آنقدر رفت و آمد تا حاج قاسم او را با خودش به جبهه برد و شد جزو فرماندهان محوری #لشکر-ثارالله شد و بعدها هم #علی-شهید-شد... بعد شهادت علی کسی را نداشتیم.. حاج قاسم برایم پسر شد، از سوریه زنگ می زد می گفت صدایت را شنیدم خستگیم رفع شد مادر!

صدایت را شنیدم ارامش پیدا کردم مادر!

یک شب ساعت ۲ نصفه شب تلفن خانه زنگ زد با ناراحتی گفتم کیست این وقت شب زنگ می زند؟ برداشتم، گفت: منم قاسم، قاسم سلیمانی؟! دلم تنگ شده برایت، از کربلا زنگ می زنم، به جایت زیارت کردم، برایت چه سوغاتی بیاورم؟ حاج

قاسم همیشه می گفت: ما افتخار می کنیم بی بی سکینه از ماست! مادری که در عالم یک فرزند داشت و هیچ قوم و اقوامی نداشت و ندارد! زن زحمت کشیده سیه چرده پر از معنویتی که امروز افتخار شهر ماست او مادر شهید ماست که با کار در کوره های خشت مالی او را بزرگ کرد...

حالا اما بی بی سکینه در کنار دو پسرش خوابیده است... علی که در جوانی به یاد روزهای گرسنگی کیسه به دوش می گذاشت و درب خانه های نیازمندان می رفت و در جبهه مجاهدت حق بر علیه باطل به شهادت رسید امروز مزارش حاجت ها می دهد... و قاسم پسر دیگرش که از ۷۰ ملیت دنیا زائر دارد و آرامش قلب بی بی سکینه است... بی بی اگر چه در این دنیا کسی را نداشت و ندارد ولی آنجا

#مادر_لشکری_از_شهیدان_راه_خداست....

بعد از شهادت علی

پس از شهادت علی، مردم کرمان بیشتر از قبل به بی بی سکینه نزدیک شدند. آنها می دانستند که او تنها است و نیاز به حمایت دارد. یکی از مردم می گوید: "ما همیشه سعی می کردیم به او کمک کنیم و در کنارش باشیم. او زنی بود که با تمام وجود برای ما الهام بخش بود."

زیارتگاه علی

امروز، مزار علی در کرمان به زیارتگاهی تبدیل شده که مردم برای دعا و حاجت به آنجا می‌روند. آن‌ها همیشه بی بی سکینه را به عنوان زنی بزرگ و با ایمان به یاد می‌آورند که با تلاش و ایثار، فرزندش را بزرگ کرد و او را برای دفاع از وطن به جبهه فرستاد. خاطرات مردم کرمان درباره بی بی سکینه، نشان‌دهنده عشقی است که او به فرزند و وطنش داشت. این زن زحمت‌کش و معنوی، نمادی از استقامت و پایداری در برابر سختی‌های زندگی است و همیشه در قلب مردم کرمان جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت. حاج قاسم همه زندگی اش برکت بود. همراهان او هم مانند علی شفیعی هرکدام یک افتخاری برای کشور بودند.

ماجرای فوق را بخوانیم نظام ما با خون اینگونه شهیدان آبیاری شده قدر این نظام و ولایت فقیه و.. را بدانیم و خطاب به همه هستیم، از خودم تا همه مسئولین و همه مردم از بالا تا پایین و از دارا و ندار اگر خیانت، دزدی، اختلاس، گرانفروشی، احتکار، کم فروشی، کم کاری، پارتی بازی، رشوه گرفتن و.... انجام دهیم پا روی این خونها گذاشته و باید در آن دنیا و در مقابل خدا و انبیاء و ائمه معصومین و شهدا، جوابگو باشیم، در ضمن در این دنیا هم خدا ما را رسوا خواهد کرد

اللهم صل علی محمد و آل محمد

رفتمی تا که به دیدار رفیق ت برسی

سازمان تبلیغات اسلامی



«برکت خون شهیدان»

امام خامنه ای: ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و پداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بیند، بنابراین هریک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش‌آفرینی کنند.

راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان، یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است.

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، وَاَلَا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...

((رئیس جمهور محترم و مغتنم))

به عنوان کسی که از خُردی و نوباوگی شرف زیستن در سایه سار سرو انقلاب را داشته، به خاطر اتم رجوع می‌کنم؛ آشکارا رئیس جمهور شهید رئیسی را نسبت به اسلاف خود، ولایت پذیرتر، بی ادعاتر و مردمی‌تر می‌یابم؛ سرتا پا و سراسیمه خود را وقف خدمت کرده بود و ... شاید سَرّ تعبیر "مغتنم" این باشد.

شهید سید ابراهیم رئیسی با توده مردم که از دید بنیانگذار انقلاب اسلامی و جانشین ایشان همه کاره این نظامند، سرو کار داشت. گرچه برخی پرورش یافتگان فکری مکتب غرب این فعالیت‌ها را ذیل عنوان پوپولیسم تعریف می‌کردند و از آن سکوی اهانتی به خدمتگزاران مردم می‌ساختند، اما شهید بزرگوارمان سید ابراهیم رئیسی، نقطه درستی را نشانه گرفته بود و آن هم مردم داری، مردم یاری و خدمت به پابرهنگان و تکیه بر آنان بود...

ای مرد، در میانه‌ی میدان چه می‌کنی؟!

در لابلای جنگل و باران چه می‌کنی؟!

میز ریاست تو چه کم داشت از رفاه

در ورزقان و در مه و بوران چه می‌کنی؟!

دل کنده از اوامرو دستور و پایتخت

در نقطه‌های مرزی ایران چه می‌کنی؟!

ای هفت‌روز هفته، به فکر ضعیف‌ها

هم شانه‌ی فقیر و ضعیفان چه می‌کنی؟!

تهران اگر که شهر و مقرر ریاست است

پس در میان ایل و دهستان چه می‌کنی؟!

«گرمی یک سلام»

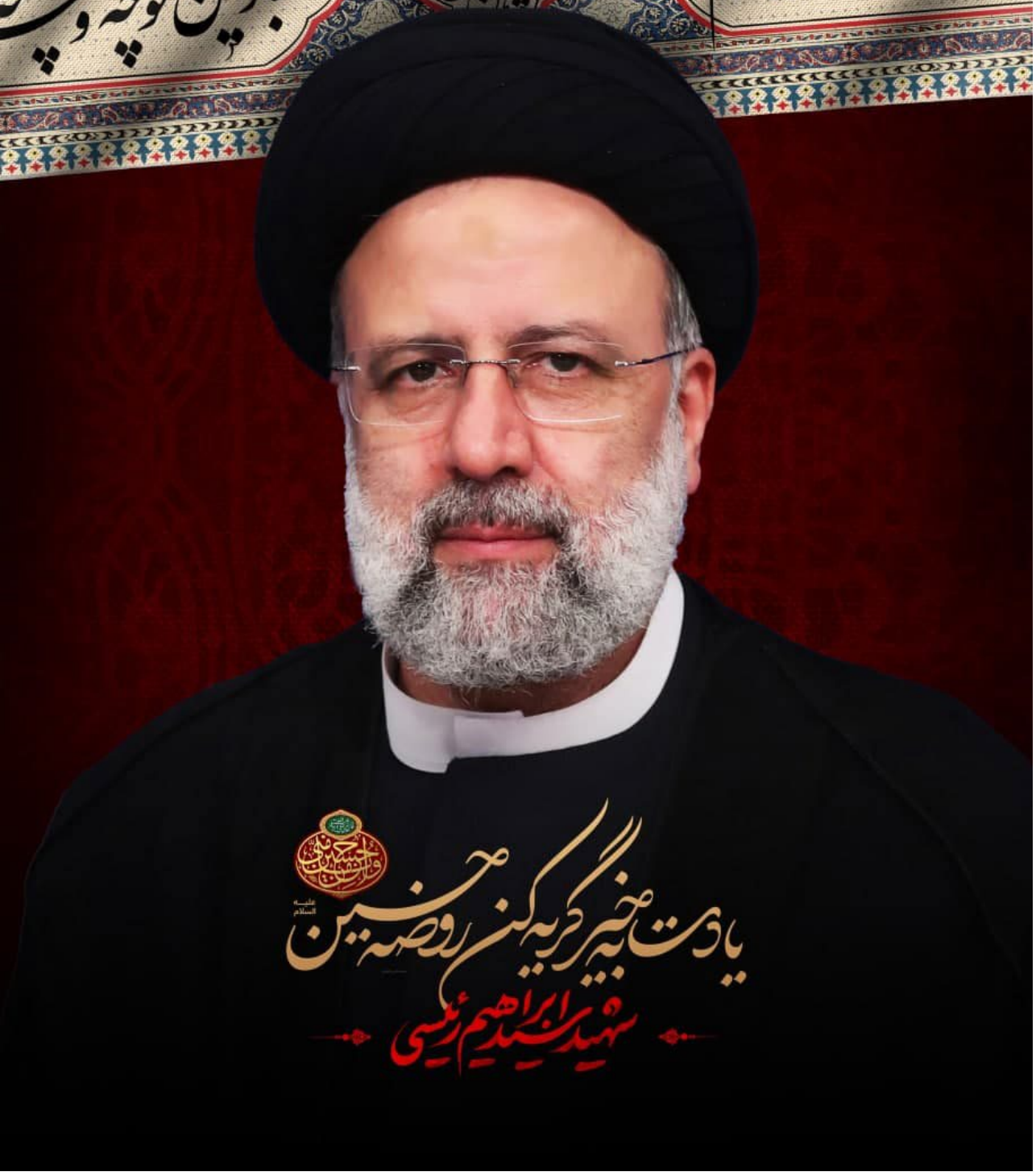
مکانیک‌های اتومبیل کمتر مورد توجه مسئولین سازمان بودند. توقع زیادی هم نداشتند؛ به یک سلام هم راضی بودند، اما بعضی از بالادستی‌ها، آن را هم دریغ می‌کردند. چند روزی از تحویل مسئولیتش نگذشته بود که خواست با خودرو به دیدار رئیس وقت قوه قضائیه برود. در کنار خودرو یکی از مکانیک‌ها مشغول تعمیر خودرویی بود. جلو رفت. سلام و احوال‌پرسی گرمی با او کرد و خدا قوت گفت. بعد هم سوار اتومبیل شد و رفت. هنوز مکانیک در بُهت برخورد رئیس جدید سازمان بازرسی کل کشور با خودش بود که همکارانش دوره اش کردند: «نگفته

بودي با رئیس جدید نسبت فاميلي داري؟» آقای مکانیک قسم خورد که اولین بار بوده که او را دیده است. مدت زیادی طول نکشید که بقیه نیروهای سازمان هم مهربانی رئیس جدید را دیدند.

«هدیه ویژه دادستان»

آمده بود دادستانی و می گفت: در جوانشهر کرج، چندین قطعه زمین ۴۰۰ متری دارد و می خواهد یکی از آنها را به دادستان بدهد تا با صلاحدید خودش، مبلغش را بین افراد نیازمند شهر، تقسیم کند. هرچه اصرار کرد سید ابراهیم قبول نکرد. یکی از معتمدین شهر را واسطه کرد تا آقای رئیسی را راضی کند، اما فایده نداشت. حتی گفت زمین را به دادستان می بخشم اما باز هم قبول نکرد.

سید ابراهیم آب پاکی را روی دستش ریخت: «نه برادر!» بهتر است بروید با کمیته امداد صحبت کنید. اگر من که در این شهر هیچ چیز ندارم و حتی شبها هم در دادسرا می خوابم این زمین را قبول کنم، هزار فکر نابجا در ذهن مردم می آید و دیگر نمی توانند به من اعتماد کنند...



«جوان ریش سفید!؟»

سالها بود که آقا رئیسی را از نزدیک ندیده بودم. آخرین بار سال ۸۴ با هم گپ و گفتی داشتیم. چند روز پیش، دوباره او را دیدم؛ ولی این بار در کسوت متولی آستان قدس. هیچ فرقی نکرده بود؛ جز سرو رویی که سپیدتر شده بود و نورانی تر! همان که بود مانده؛ مردمی، قبراق، خنده رو، پیگیر، گیرا و خاکی! نمی توانستم شادمانی ام را کتمان کنم. از اینکه تولیت حرم را با عمامه ای از سر برداشته، گوشه ای از حرم در حال اشک و مناجات می بینم. از اینکه مردم را با تولیت آستان، رو در رو و بدون حلقه های عریض و طویل حفاظتی می بینم. از اینکه می بینم مردم، بالاترین مقام مسئول در حرم را به چالش می کشند و نقد و قند خود را بی پرده به او می رسانند!... برگرفته از کتاب سید محرومین

«خاطره ای از ابراهیم رئیسی»

پیرمرد کارش انجام قیرگونی است و با فرزندانش که همگی مجرد هستند با عشق کار می کند همراه کار نگاه همه خانواده به گنبد طلای امام مهربان است. پیرمرد جلو می آید ساده و صمیمی می گوید حاج آقا سلام. آقای رئیسی هم گویا سالهاست

او را می شناسد مردی از اهالی خراسان که عشقش نوکری امام رئوف است و نان از در همین خانه بر سر سفره ساده خویش می برد. می گوید چهار فرزند دارم نمی توانم خرج ازدواج آنها را بدهم. آقای رئیسی شروع به شوخی کردن با پیرمرد می کند دلش که شاد شد تفاهم نامه ای هم منعقد می شود. رئیسی با پیرمرد تقسیم کار می کند. نصف نصف. دو نفر با من، دو نفر با همت شما. حسم به من می گوید شادتر از همه، امام رضا(ع) است. امامی که همه ما بر سر سفره او نشسته ایم...

«در فکر آخرت بود؟»

شهید رئیسی اهل زد و بند و معامله نبود و بر اساس آنچه که بتواند در روز قیامت پاسخ بدهد، عمل می کرد. به دلیل موقعیت هایی که داشت، می توانست بدون تخلف، اموالی را به دست آورد ولی هیچوقت این کار را نکرد. شاید در دنیا هیچ وقت جلویش را نمی گرفتند، اما همیشه به فکر آخرت بود. در دوران دادستانی مستاجر بود. مدتی بعد از ازدواج خانه ای در قم خرید و خانواده را به قم برد. رئیسی وقتی سرپرست دادگاه انقلاب در اوین شد، خانواده را به تهران آورد و برای مدت کوتاهی در تجریش ساکن شد. بعد از آن هم به یک آپارتمان ساده بین خیابان فاطمی و حجاب رفت...



((نماینده اهل سنت و شیعه بود؟))

سنی و شیعه ندارد؛ او تقریباً به تمام روستاهای خراسان جنوبی سرزده و با مردمانش نشست و برخاست داشته.

برای همین است که تقریباً کل استان می شناسندش و رأی او در انتخابات خبرگان، از همان روز اول رقابت های انتخاباتی همیشه قطعی بوده و هست.

در سرکشی هایش به روستاهای استان، بارها اهل سنت به او اقتدا کردند و پشت سرش نماز خواندند. اگر کمی دیرتر هم می رسید، بدون تأمل به امام جماعت اهل سنت اقتدا می کرد...

در پیش خدا اگر که مسرور شدی

رفتی و در آسمان اگر نور شدی

یادت نرود که رأی ما بانی شد

امروز اگر شهید جمهور شدی

«شوق خدمتگزاری به مردم مهم ترین ویژگی او بود»

صفای باطن، تواضع و شوق خدمتگزاری به مردم مهم ترین ویژگی او در تمام این ادوار بود. ارتقاء مسئولیت های رسمی، هیچ گاه باعث دگرگونی روحیات این روحانی خدمتگزار نشد. ارادت قلبی شهید رئیسی به امام چنان بود که در مهم ترین سالهای مسئولیت در قوه قضائیه و ریاست جمهوری نیز آن را فراموش نکرد و بر آن مداومت می ورزید... سید ابراهیم آمده بود بازدید مناطق عملیاتی شلمچه. داشتیم قدم می زدیم که یکی از رفقا آهسته به من گفت: حاج آقا رو بکش به سمت سیم خاردارها تا بتونم یه عکس خوب خبری ازشون بگیرم. آقای رئیسی حرف های مان را شنید. برای همین چرخید و راهش را عوض کرد...

«اتاق خدمت؟!»

سید ابراهیم رئیسی داشت در اتاق ریاست سازمان بازرسی که تازه تحویل گرفته بود راه میرفت که پایش به پارگی موکت کف اتاق گیر کرد. سریع بلند شد و خودش را جمع و جور کرد و گفت: «این اتاق محل رفت و آمد مردم است. بگو بیایند موکت را بکنند و بردارند.» یکی از همکاران پیشنهاد داد: بهتر است بگوییم بیایند اتاق را بازسازی کنند و موکت جدید هم بزنند.»

سید ابراهیم به چشمانش خیره شد و با لحنی جدی گفت: «بچه های سازمان به نان شب شان محتاج هستند. آن وقت من بیایم این اتاق را بازسازی کنم!؟» ده سال بعد که سازمان را تحویل داد، کل ساختمان نو نوار شده بود مگر اتاق خودش؛ که بدون موکت و کاملاً ساده بود...

«نظارت بر سازمان»

بعد از دیدار عمومی که مقام معظم رهبری با کارکنان سازمان بازرسی داشت، در ملاقاتی خصوصی، امام خامنه ای به آقای رئیسی، مسئول جدید سازمان بازرسی کل کشور پیشنهاد داد در سازمان که مرجع عالی نظارتی است، از خودشان هم غافل نشوند و بخشی هم برای نظارت درون سازمانی راه بیندازند تا به کار بازرسان و کارشناسان نظارت کند.

سید ابراهیم رئیسی، سرش را پایین انداخت و گفت که شش ماهی است چنین بخشی در سازمان راه اندازی شده تا عملکرد نیروها به صورت نامحسوس ارزیابی شود و گزارش بخش مربوطه را به مقام معظم رهبری نشان داد. لبخندی روی لب های رهبری نشست و از این تدبیر به جا تشکر کرد...

امیر کبیر زمانه...

چهار سال زود میگذرد، لکن در همین مهلت زودگذر کارهای بزرگ میتوان کرد. **امیر کبیر** سه سال در کشور حکومت کرد، کارهای بزرگی را بنیان گذاری کرد. خود آقای **رئیس‌ی عزیزی‌ما** سه سال حکومت کرد و ریاست کرد، کارهای خوبی ایشان انجام داد و بعضی کارها را پایه‌گذاری کرد که ان شاء الله ثمره‌اش را بعدها کشور خواهد دید.

رهبر انقلاب
۱۳۸۴/۱۲/۲۷



«طرح ترور؟»

منافقین داخل زندان شنیده بودند عملیات فروغ جاویدان شکست خورده. تصمیم گرفتند هر طور شده بزرگان دستگاه قضا را ترور کنند؛ حتی اگر با چاقوهای دست سازی باشد که در همان زندان و با ساییدن قاشق ساخته بودند.

سید ابراهیم جزو اولین گزینه هایشان بود. خبر برنامه ی ترور خودش را که شنید، سکوت کرد. با وجود این رفتارهای منافقین، او دستور داده بود که اگر ذره ای ندامت در رفتار اعضای سازمان منافقین مشاهده شد، مشمول رافت اسلامی قرار بگیرند...

بر جان عطشناکِ بشر، باران است

سرسبزترین مرحله ی عرفان است

ای کاش در آغوش بگیرد ما را

هرچند «شهادت هنرِ مردان است

((۶۰۰ جلد کتاب اهدایی از رئیسی به آستان قدس))

کتابخانه حرم مطهر یکی از مراکز مد نظر آن شهید بود و این توجه در دوران مقام قوه قضائیه ایشان و ریاست جمهوری نیز ادامه داشت.

ایشان در مدت زعامت مقام تولیت آستان قدس رضوی، بیش از ۳ هزار نسخه کتاب از کتاب های اهدایی به دفتر تولیت را به کتابخانه حرم مطهر رضوی اهدا کردند و بعد از این دوران نیز از سوی ایشان قریب به ۳ هزار نسخه دیگر از منابع مطالعاتی چاپی نیز به این مجموعه اهدا شده است...

به گزارش آستان نیوز، حجت الاسلام سید جلال حسینی

در سیل بلاها عوض کاخ نشینی

دیدیم تو را خاک نشین با کپری ها

در عدالت مرید راه علی

در اطاعت مطیع امر ولا

((انسانیت و مردم داری شهید رئیسی))

وزیر خارجه اسبق ، دکتر ظریف نقل می کند که، یک روزی از دفتر رئیس جمهور با من تماس گرفته شد که او با من کار دارد، به دلیل اینکه باید سر کلاس درس حاضر می شدم، فرصتی برای گفت و گو نشد.

فردای آن روز شهید رئیسی تماس گرفتند و گفتند فقط تماس گرفتم حالت را بپرسم؛ این نشان می دهد که فارغ از نگرش های سیاسی، انسانیت ایشان همیشه قابل توجه بود. اینکه شهید رئیسی خادم حضرت رضا (ع) هستند و در شب ولادت هم به شهادت رسیدند، سعادت بزرگی است...

منبع: خبرگزاری مهر

گشتیم دنبال پرو بالت

گفتند دیگر وا نخواهد شد

جز بالگرد سوخته چیزی

پیدا نشد، پیدا نخواهد شد

«سیاست ورزی مبتنی بر اخلاق»

آقای رئیسی تاکید زیادی بر سیاست ورزی مبتنی بر اخلاق دارند. خیلی ها به ایشان توصیه می کردند که به گردونه انتخابات وارد نشوید، اما سید ابراهیم در جواب می گفتند: بگذارید یکبار مردم سیاست ورزی مبتنی بر اخلاق را ببینند.

محتوای نامه ایشان نیز بر همین مبناست که بیائیم قبل از هر چیز، بر این نوع سیاست ورزی پایبند باشیم و از این اصول عبور نکنیم.

شهید رئیسی اصول اخلاقی را خط قرمز خود می دانند و حتی یکبار به من هم گفتند: حاضرم در مناظرات شکست هم بخورم اما اصول اخلاقی را زیر پا نگذارم. این بحث ها ماورای حقوق و حقوق دانی است، بحث اخلاق چند درجه فراتر از حقوق است...

خاطراتی از خانم علم الهدی، همسر شهید رئیسی

«از جزئیات هیچ پرونده ای صحبت نمی کردند»

حاج آقای رئیسی درباره پرونده های خاص، بسیار دقت می کنند و به هیچ وجه مسائل کاری شان را به داخل خانه نمی آورند. البته مواردی بوده که ما از روحیه ایشان متوجه شدیم اتفاق خاصی افتاده است. مثلا در مورد پرونده نخست وزیری

که ایشان تمام کارها را انجام داده بود، اما ناگهان امام دستور دادند پرونده مختومه شود. از جاهای زیادی هم مراجعه کردند، از مرکز اسناد انقلاب اسلامی و دیگر جاها تا آن پرونده را باز کنند، اما ایشان راضی نشدند، هیچ مصاحبه ای را انجام بدهند و گفتند: پرونده ای را که امام دستور دادند مختومه کنید من باز نمی کنم. من هم هیچ اطلاعی از آن قضیه ندارم. یک اخلاقی که ایشان دارند این است که از جزئیات هیچ پرونده ای صحبت نمی کردند... خاطراتی از خانم علم الهدی، همسر شهید رئیسی

«بالاتر از قانون!»

از طرف آقای خلخالی حکم داشتند تا با قاچاق مواد مخدر مبارزه کنند. سلاح داشتند و به هیچ قانون و رویه ای اهمیت نمی دادند. تحت عنوان دادگاه ویژه مبارزه با مواد مخدر جاده را می بستند، خودروها را می گشتند و هر کس را که می خواستند دستگیر و گاهی اوقات اجرای حکم می کردند. تعدادی از مسئولین نیز از آنها حمایت می کردند. اما سید ابراهیم رئیسی جوان بر سر قانون با کسی تعارف نداشت. رفت خدمت آیت الله قدوسی برای شکایت.

ایشان گفت که این مسئله در جاهای دیگر کشور هم به وجود آمده و قرار است با امام مطرح کند. سید ابراهیم اما گفت: که قضیه کرج را شخصاً حل خواهد کرد. به محل تجمع آنها رفت و اسلحه شان را ضبط کرد و افراد متخلف را تحویل دادگاه انقلاب داد. آقای خلخالی زنگ زد برای بازخواست. پرسید:

«شما اقدام کردید به گرفتن اعضای این دفتر؟»

سید ابراهیم گفت:

«بله»!

خلخالی با عصبانیت جواب داد:

«بالاتر از تو هم نمی تواند این کار را انجام بدهد.»

سید ابراهیم با صدایی مطمئن و آرام گفت:

«من این کار را کردم و شد و به بالاتر از ما هم سلام برسانید.

اگر در کرج من مسئول هستم و نمی گذارم کار غیرقانونی انجام بشود». این

حرکت، شاید اولین مقابله جدی با اقدامات خودسرانه در کشور بود...

برشی از کتاب سید محرومان

دلم برای رئیسی سوخت

در زمان حیات او (شهید رئیسی) این ها (رسانه ها و افراد شاخص) یک کلمه حاضر نبودند از این حرف ها را بگویند، این برجستگی ها را میدیدند اما کتمان می کردند بلکه عکس آن را می گفتند. او البته غالباً جواب نمی داد اما گاهی پیش من می آمد یک مقداری شکایت می کرد.

۱۴۰۳/۰۳/۱۴

سرمصاح



«قوّت جمهوری اسلامی»

این سران کشورها که آمدند با ما ملاقات کردند، دیدم بعضی از آنها هم متوجّه این نکته هستند که این تشییعی که از ایشان شد، در واقع، قوّت جمهوری اسلامی را برای همه‌ی دنیا پیام میدهد؛ میفهمند که این فکر، این منطق، این مکتب، این قدر بین این مردم ریشه‌دار است. همه چیز هم مردمند؛ یعنی وقتی که مردم با یک نظامی باشند، قوّت اصلی نظام از ناحیه‌ی علاقه‌ی مردم است. سرمایه‌ی اجتماعی از این بالاتر؟ این اجتماع، این گریه، این اندوه عمومی، نه فقط در تهران، [بلکه] در کلّ کشور؛ سرمایه‌ی اجتماعی از این بالاتر؟ چه کسی این [کار] را کرد؟ چه کسی این را در چشم دنیا آورد؟ آقای رئیسی؛ ایشان کرد این کار را. اینها خیلی مهم است...
گزیده‌ای از بیانات امام خامنه‌ای در منزل رئیس‌جمهور شهید حجت‌الاسلام والمسلمین رئیسی

«دستگیری به جای مچ‌گیری»

رئیس‌ی در دوره طلایی سازمان بازرسی، رویکرد سازمان را از مچ‌گیری به هدایت و دستگیری تغییر داد. یک نمونه بارزش، این بود که قبل از ارسال هر گزارش به نهادهای قضایی، مدیر مربوطه به سازمان دعوت میشد، در جریان

جزئیات پرونده‌اش قرار میگرفت و اجازه داشت از خودش دفاع کند. اگر می توانست سازمان را قانع کند پرونده بایگانی می شد و به نهاد قضایی فرستاده نمی شد. همین عملکرد، نگاه نهادهای دولتی به سازمان را از عنصری خبرچین به دوستی خیرخواه و مصلح، تغییر داده بود...

به آسمان زد و، چون نور بی نهایت شد

پرنده پرزد از این خاکدان و راحت شد

کسی که پاک و شهیدانه زندگی می کرد

عجیب نیست اگر لایق شهادت شد

«اصلاح از مجری باید شروع شود!؟»

سازمان بازرسی در زمان مدیریت سید ابراهیم، رئیسی نمایشگاهی برپا کرد با محوریت بررسی و آسیب شناسی فساد در سیستم اداری کشور. نمایشگاه، محرمانه بود و فقط مسئولین از آن بازدید می کردند. آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت، روز آخر که برای بازدید به نمایشگاه آمد، گفت:

«مغبون» شدم که امروز آمدم. آقای رئیس جمهور، هاشمی رفسنجانی می گفت: کاش زودتر می آمدم و این نمایشگاه را می دیدم. سید ابراهیم رئیسی دنبال اصلاح ساختارهای فساد خیز کشور بود، اما انگار این اصلاح، باید از قوه مجریه شروع شود...

چشم انتظار دیدنت گشتند

حتی شهیدان خدایی هم

آن سو بهشتی بی قرار تو

آن سوتر انگاری رجایی هم

«ساده زیستی شهید رئیسی»

ما زندگی خیلی معمولی داریم اما در همین مورد هم با حاج آقا خیلی درگیریم. برای عوض کردن هر اسباب خانه باید کلی نقشه بکشم. آقای رئیسی با همان ماشین سمند اداری جابجا می شدند. حتی اقوام که ماشین شاسی بلند دارند می گویند: به ایشان بگوئید ماشین شان را جلوی خانه ما نزنند، مردم فکر می کنند ما از این ماشین ها سوار می شویم. سید ابراهیم رئیسی تمام جوانب را رعایت می کنند تا

خدای نکرده از زندگی ساده دور نشوند. در طول زندگی مان هیچ گاه برای دریافت پستی ایشان خود را مطرح نکرد یا نرفت رایزنی کند، لابی کند تا آن پست را تحویل بگیرد. برای خبرگان نیز سه استان خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان و گرگان چند مدت آمدند و پافشاری کردند که ایشان آمد... خاطراتی از خانم علم الهدی، همسر شهید رئیسی

«تا جرمی اثبات نمی شد اسمی نمی برد؟»

از جاهای زیادی مثل مرکز اسناد انقلاب اسلامی و دیگر جاها مراجعه می کردند تا آن پرونده را باز کنند، اما ایشان راضی نشدند هیچ مصاحبه ای را انجام بدهند و گفتند: پرونده ای را که امام دستور دادند مختومه کنید من باز نمی کنم. من هم هیچ اطلاعی از آن قضیه ندارم. یک اخلاقی که ایشان دارند این است که از جزئیات هیچ پرونده ای صحبت نمی کردند. مثلاً همین ماجرای فساد که در ابتدای تولیت ایشان در آستان قدس رخ داد، آقای رئیسی به هیچکس نگفته بودند، درحالیکه به شدت از آن رنج می بردند و با خودشان می گفتند:

چنین کاری با اموال کافر حربی انجام نمی دهند چطور با اموال امام رضا فردی چنین کاری می کند؟ من گفتم این مورد را به مقام معظم رهبری اطلاع دهید. ایشان گفتند چرا باید خاطر ایشان را مکدر کنم.

خودم مسئله را حل می کنم. من فقط می دانستم آن فرد مشکل دارد اما داستان را دقیقا نمی دانستم. سید ابراهیم هم از بیان داستان در رسانه ها خودداری می کردند، تا اینکه از سوی رفقای همان فرد مطرح و پخش شد. اتفاقا در همان موقع هم برخی تماس گرفتند که ایشان را آزاد کنید. آقای رئیسی گفتند: اتفاقا رفقای خود آن فرد نامش را منتشر کردند، من که فقط به دادگاه معرفی کردم.

بعد مقامات آستان قدس آمدند و گفتند: حاج آقا اطلاعیه بدهید. حاج آقا مخالفت کردند و گفتند: حق ندارید اسم او را بیاورید. گفتند: حاجی همه سایت ها اسمش را آورده اند. آقای رئیسی گفتند: آن فرد هنوز متهم است و جرمش اثبات نشده است. آقای رئیسی خیلی مقید هستند که تا جرمی اثبات نشده اسمی برده نشود و آبروی کسی نرود...راوی: همسر شهید رئیسی

شهید آیت الله سید
ابراہیم رئیسی



«دادستان جوان انقلاب»

وقتی مسئولیت دادستانی کرج را به عهده گرفت فقط ۲۰ سال داشت. جوانترین دادستان انقلاب بود، آن هم در شهری مثل کرج. بسیاری از عوامل شاه و طاغوت در کرج ملک و امالک داشتند. پاتوق بسیاری از ساواکی ها و ضد انقلاب هم کرج بود. با این حال سید ابراهیم جوان از پس مدیریت دادستانی به خوبی برآمد. آیت ا... قدوسی که آن روزها دادستانی کل انقلاب را به عهده داشت از عملکردش راضی بود، برای همین دادستانی استان همدان را همزمان به عهده اش گذاشت. ابراهیم با اینکه به ظاهر جوان بود اما عاقلانه تصمیم می گرفت و دچار احساسات نمی شد. همین ویژگی بود که نظر آقای قدوسی را جلب کرده بود...

«کار و درس و زندگی»

پدرش از منبری های معروف خراسان بود. هنوز ابراهیم ۵ سالش تمام نشده بود که درگذشت، اما پدر، دو پسر و دو دخترش را طوری تربیت کرده بود که با سختی آشنا بودند و نازپرورده نبودند. سید ابراهیم تابستان ها برای خودش کاسبی راه انداخته بود؛ از دستفروشی در خیابان منتهی به

حرم تا کار طاقت فرسا در مرغداری. بعدها که طلبگی را انتخاب کرد، تابستان هایش را به کار می گذراند. خرج و مخارج خانه و پول کتاب های درسی اش را از این راه بدست می آورد. آن روزها زندگی کردن با ۵ تومان شهریه سخت بود. دیربه دیر می توانست برای مادر و خواهرش گوشت و برنج بخرد. هر از چند گاهی هم که حق الزحمه به دستش می رسید کمی گوشت هم می خرید و به خانه می برد...

«از التهاب تا آرامش»

بعد از قضایای ۱۸ تیر ۷۸ و شلوغی دانشگاه ها، دانشگاه صنعتی شریف رئیسی را برای سخنرانی دعوت کرد. گفتند: با محافظ بروید اما قبول نکرد. می گفت: دانشگاه محفل علمی است و نباید با رویکرد امنیتی برخورد کرد. آن هم در اوج درگیری های دانشگاهی که بیشتر مسئولین جرات نمی کردند به دانشگاه ها بروند.

وقتی رئیسی رسید سالن اجتماعات دانشگاه پر شده بود. دانشجویها شعار نمی دادند ولی فضا ملتهب بود. رئیسی رفت پشت تریبون؛ و جواب دادن سوالات. بعضی از دانشجویها هم شفاهی می پرسیدند. آقای رئیسی

با آرامش به همه سوال ها جواب داد. تقریباً دو ساعتی طول کشید. آرامش آقای رئیسی و پاسخ های دقیق و روشنگرانه اش دانشجویها را هم آرام کرد...

«از خانه دنیا تا منزل آخرت»

به سید ابراهیم رئیسی پیشنهاد دادند، خانه ی راننده ی جمشید آموزگار (نخست وزیر اسبق شاه) همراه با بخشی از باغش که حدود ۸۰۰ متر مربع می شد، با قیمت ارزان بخرد، ولی قبول نکرد.

سید ابراهیم معتقد بود مردم انقلاب نکردند که مدیرانشان بروند در خانه های اشرافی زندگی کنند. برای همین عصرها، کارش که تمام می شد راه می افتاد در تهران و می رفت سراغ بنگاه های املاک محل تا برای زن و بچه اش خانه پیدا کند.

بالاخره به هر زحمتی بود، با پول خودش خانه خرید. البته نصف پول را قرض کرده بود و تا مدت ها داشت قرض هایش را صاف می کرد، آن هم زمانی که یکی از آدم های شناخته شده قوه قضائیه بود، آقای رئیسی...



«همانند میرزا کوچک خان!؟»

من که صبح گوشی ام را از شارژ می کشیدم و تا غروب یا وقت خواب شارژ داشت، من که هفته ای یک بسته اینترنت می خریدم و کفافم را می داد از دیروز حوالی ساعت ۴ تا الان سه بار گوشی شارژ کرده ام و دو بار بسته اینترنت خریده ام... ذره های شارژم... ذره های اینترنتم... ذره های وجودم داشت تحلیل می رفت و تمام می شد در پی پیدا کردنش. در طول این چند ساعتی که بالگرد آقای رئیس جمهور گم شده بود من گیج و منگ بودم، هرچه کانال خبری بود عضو شدم، به هرکس می شناختم زنگ زدم و هیچ. دقیقا هیچ؟

آقای رئیس جمهور در جنگل خاطره شد برایم، در سرما و باران و این خاطره شدن در جنگل من را یاد میرزا کوچک خان انداخت که غریب و خسته و تنها لحظات آخرش را با خدای خویش تنها بود و به آغوشش پرکشید.

اینکه تقریبا هرروز در بمباران تهمت و طعنه و تکه باشی و باز از پا نیفتی و همه حرف ها را ندیده بگیری و کارت را بکنی. باد حرف ها را می برد و این ذات عمل است که می

ماند و مثل خورشید جاودان است، خیلی دوست دارم در قیامت رویارویی آن هایی که شش کلاسه بودندش را، تهمت جلاد بودنش را و طعنه ناکارآمدی اش را در دهان آشنا و بیگانه انداختند با او بینم و نظاره گر باشم. آقای رئیس جمهور رفته بود روی نقطه صفر مرزی سد افتتاح کند و برای مردمانش آب بیاورد. رفته بود آب بیاورد و غبار شد. حالا شما خودتان می فهمید اینجا متنم با کدام کاشی سرخ از تاریخ انطباق دارد. خودتان روضه سقا بخوانید من رمقی برای روضه خواندن ندارم...

دل نوشته ای درباره شهادت رئیس جمهور و همراهانش

از حامد عسکری شاعر و نویسنده - منبع: جهان نیوز

«روایتی از سردار حسین سلامی»

شهدای خدمت انسان هایی بودند که حتی یک لحظه را برای خدمت به ملت عزیز این از دست نمی دادند، من با آن ها و خط سیرشان آشنا هستم و میزان تأثیر آنها را می شناسم. می توانم بگویم که خداوند گلچین کرد و بخشنده ترین و ایثارگرترین ها را گلچین کرد و در جوار خود ماوا گزید. رئیس جمهور ما آسمانی بود و مصداق یک رئیس جمهور کامل بود که کم می خوابید و حتما در خواب هم دغدغه مردم را

داشت؛ او کارخانه‌های تعطیل شده را راه‌اندازی و به روستاهای محروم سرکشی کرد و منزلت بین‌المللی نظام را در جهان رشد داد و جایگاه ایران را ارتقا داد و به برکت هدایت‌های رهبر معظم انقلاب و میدان‌داری رئیس جمهور امروز ایران اسلامی اقتداری مثال‌زدنی دارد. باشجاعت رئیسی و دیپلماسی قدرتمند امیرعبداللهیان، به قلب اسرائیل حمله کردیم... روایتی از سردار حسین سلامی، فرمانده کل سپاه

«روایتی از سردار حجت السلام مروی»

رئیی می‌گفت: یک سفر مشرف شدم حرم امیرالمومنین (ع) و به آقا عرض کردم ما هرچقدر مشرف می‌شویم شما پاسخی نمی‌دهید؟ دلم شکست و گفتم من هم چیزی نمی‌خواهم یک گوشه می‌نشینم و زیارت می‌کنم و نماز می‌خوانم. مشغول نماز که شدم کسی به پشت من زد و گفت:

آقا می‌فرماید: کار برای خدا بکنید، ما هم پشتیبانی می‌کنیم، نگاه کردم و دیدم کسی پشت سرم نیست. اینکه حضرت به آن فوریت جواب دادند لیاقت و شایستگی بود که حضرت در ایشان می‌دیدند.

ایشان چند سال قبل که بنده مشرف شدم مشهد و مدال نوکری به سینه من زده شد به من گفتند دوست دارم اینجا دفن شوم. گفتم آقای ریسی من زودتر از شما فوت میکنم و نفر بعدی ان شاءالله قدرشناسی میکند و این کار را انجام میدهد. گفتند یک کاغذ بنویسید به من بدهید گفتم دلم نمی آید به شما همچنین کاغذی بدهم... تولیت آستان رضوی - همشهری آنلاین

«صفای طلبگی»

ابراهیم رئیسی از اول طلبگی هم با صفا و بی شایله پيله بود. آن موقع ها با او گاهی به جمکران می رفتیم؛ گاهی پیاده و گاهی هم با اتوبوس. روز به روز هم با هم مانوس تر می شدیم.

دلیلش این بود که رئیسی آدم پیچیده ای نبود. الآن هم فرقی نکرده؛ چه در قوه ی قضاییه و چه در تولیت آستان قدس، هنوز هم ظاهر و باطنش یکی است. مسئولیت ها روی شخصیت ایشان اثری نگذاشته.

هیچ وقت از موضع بالا با کسی برخورد نمی کند. گاهی هم اگر چیزی می خواهد با شوخی و ادبیاتی دوستانه مطرح می کند و هیچ وقت به واسطه مسئولیت برای خودش شأنی قائل نبوده هیچ وقت از مردم جدا نبود. چه در دوران طلبگی اش چه در دوران مسئولیتش...

«سه شنبه های مردمی»

در اجتماعات مردمی و نماز جمعه و جماعت حاضر بود و همیشه هم با مردم بود. اطلاعاتش از مسائل کاری و مسائل جامعه از راه همین ارتباطات مردمی بود؛ نه فقط دستگاه های اطلاعاتی. در سازمان بازرسی یک روز در هفته را اختصاص داده بود به دیدارهای مردمی.

سه شنبه هر هفته روز خاصی بود؛ روز دیدارهای مردمی و سید ابراهیم، میزش را به راهرو انتقال می داد و تا شب می نشست تا مردم بیایند و از مشکلات شان بگویند و گاهی اوقات سرش فریاد بزنند!

سید ابراهیم رئیسی هم با کمال آرامش آنها را مورد لطف قرار میداد و قول میداد کار آنها را پیگیری کند. واقعا تا آنجا که در توان داشت، پیگیری می کرد.

گاهی تعداد این مراجعین به ۱۵۰ نفر در روز می رسید که با همه آنها با روی باز برخورد می کرد و...

«گره گشایی از کارولی نعمتان انقلاب»

تازه انقلاب شده بود و اقتصاد کشور رونق الزم را نداشت. عده ای هم از روستاها به شهرها آمده بودند و به دنبال کار بودند. پیاده روهای اصلی کرج پر شده بود از دست فروش هایی که عبور و مرور مردم را با مشکل رو به رو کرده بودند. سید ابراهیم رئیسی این گره را باز کرد، اما نه با دندان، بلکه با دست! دستور داد، جایی را برای دست فروشها پیدا کنند تا به آنجا منتقل شوند. با این کار هم زندگی و رفت و آمد مردم راحت شد، هم دست فروش های مستضعف از کار بیکار نشدند...

غلام بارگه آستان قدس رضا

شب ولادت او راهی زیارت شد

شهادت آمد و دستش گرفت و با خود برد

دعای خادم خوان رضا اجابت شد

الشهيد اسماعيل هنية

داغ ابراهيم بر دل ماند و اسماعيل رفت
يك خبر تسكين اين درد است
"اسرائيل رفت"



«مبارزه با فساد سازمانی»

رئییسی به فساد موجود در سازمان تحت مدیریتش به شدت حساس بود. شیوه مدیریتی اش طوری بود که بخشی را برای نظارت درون سازمانی فعال میکرد. ابتدای انقلاب هم سازوکار ویژه ای را برای نظارت محسوس و غیرمحسوس بر قضاات و کارمندان دادستانی انقلاب تدارک دیده بود.

به محض ورود به سازمان بازرسی، مجموعه ای تحت عنوان نظارت داخلی ایجاد کرد. این حرکت ابتکاری، بعدها توسط رهبر معظم انقلاب تجلیل شد. در سمت معاون اولی قوه قضاییه هم، این کار را ادامه داد...

در سیل بلاها عوض کاخ نشینی

دیدیم تو را خاک نشین با کپریها

در عدالت مرید راه علی

در اطاعت مطیع امر ولا

«پرکار همچون جوانان»

در یکی از برنامه های سخنرانی آقای رئیسی کنار یکی از محافظان نشسته بودم. وقتی آقای رئیسی برای سخنرانی رفت پشت تریبون، به محافظ گفتم: کاش یک صندلی برایش می گذاشتید تا آقا سید نشسته سخنرانی کند. گفت: به سرو رو رویش نگاه نکن.

فقط ریش هایش سفید شده؛ هنوز جوان هستند و پرشور. بعد با خنده گفت: ما از دست ایشان پیر شدیم؛ حاج آقا از ۵ صبح تا ۱۱ شب مشغول کار هست...

به آسمان زد و، چون نوری نهایت شد

پرنده پرزد از این خاکدان و راحت شد

کسی که پاک و شهیدانه زندگی می کرد

عجیب نیست اگر لایق شهادت شد

«یادش بخیر وقتی شما رئیس بودید»

تازه ریاست سازمان بازرسی کل کشور را به عهده گرفته بود و دادستانی را تحویل داده بود که خبر دادند در دادگاه انقلاب حادثه ای رخ داده و چند نفر شهید و زخمی شده اند. یکی از زخمی ها، حاج عباس شیرازی در بیمارستان بستری بود. به ملاقاتش رفت.

حاج عباس با دیدن او، سر حرف و گلای هاش باز شد:

«شما در آن دوران هفته ای سه روز می آمدی صبحانه را با ما در انتظامات می خوردی و بعد به اتاقت می رفتی. اما از روزی که شما رفتی دیگر ما حتی معاون را هم نمی بینیم!»

چشم همه در آرزوی دیدن توست

دلتنگ تلاش تو، نخواستن تو

حالا که سیاهی شب تلخ گذشت

خورشید بتاب وقت تابیدن توست

«پیکان رئیس سازمان بازرسی کل کشور»

بعد از جلسه پرسش و پاسخ دانشجویی در دانشگاه شریف آقای رئیسی از سالن بیرون آمد.

چند نفر از دانشجویها خودشان را به همراهانش رساندند و پرسیدند:

ماشین آقای رئیسی کو؟

گفتند: همین پیکان!

دانشجویها با تعجب گفتند جدی؟! همین؟!!

باورش برایشان خیلی سخت بود.

بعد چند نفر به کنایه از ماشین دیگر دولت مردان شعار دادند:

بیت المال حیا کن، مسئولانوها کن!

آن موقع، استاندار تویوتا کریسیدا داشت!

موقع خداحافظی بحث عوض شد و شروع کردند به تعریف و تمجید از

آقای رئیسی و ربوسی...

«دوران طلایی سازمان بازرسی»

رئیی دبال این بود که خودش شناخت دقیقی از مسائل جاری در سازمان داشته باشد. برای همین اشرافش بر مسائل دستگاه های مختلف کشور شگفت آور بود. وقتی در جلسات هیات دولت شرکت می کرد، با چنان تسلطی از آسیب ها و گلوگاه های فساد در وزارت خانه ها صحبت می کرد که برخی از اعضاء می گفتند: رئیی خودش یک پا وزیر است.

این اظهار نظرهای کاملاً تخصصی و به جا آنقدر اثرگذار بود که رئیس جمهور وقت، علیرغم تفاوت سلیقه سیاسی، تعامل وسیعی با سازمان بازرسی را تعریف کرد و اکثر اوقات، نظرات، تذکرات و پیشنهادات سازمان را عیناً به وزارتخانه های مربوطه برای پیگیری می داد...

«کار بدون توقع»

با وجود فضای رسمی دادستانی، فضایی صمیمی را بوجود آورده بود. به خاطر ویژگی های اخلاقی اش، دیگران به راحتی می توانستند رابطه برقرار کنند. هیچ کسی در سخت کوشی و دقت در کار قضایی به پای او نمی رسید.

هر روز از صبح سرکار حاضر می شد. ۱۸ ساعت کار کردن واقعا دشوار بود. قلبا عقیده داشت که باید خودش را به سختی بیاندازد، تا مملکت پا بگیرد. با اینکه دائما سرو کارش با مجرم و متهم بود، اما با احترام و در عین حال با قاطعیت و قانونمداری، با آنها رفتار میکرد...

ای مرد، در میانه‌ی میدان چه می‌کنی؟!

در لابلای جنگل و باران چه می‌کنی؟!

میز ریاست تو چه کم داشت از رفاه

در ورزقان و در مه و بوران چه می‌کنی؟!

دل کنده از اوامرو دستور و پایتخت

«فراتر از یک دیپلمات»

سید ابراهیم رئیسی در دوره ریاست آیت الله هاشمی شاهرودی بر قوه قضاییه، ۵ سال پشت سر هم در جمع سفرا و نمایندگان ایران در کشورهای خارجی درباره مسائل کلان جهانی سخنرانی می کرد. هر کدام از این افراد هم در حوزه روابط بین الملل برای خود رجلی به حساب می آمدند.

با این حال، صحبت های او برای تعیین سیاست مناسب نسبت به مناطق مختلف جهان به حدی با واقعیت همخوانی داشت که همه حضار می گفتند:

رئییسی این نکات را از کجا می داند؟

در نقطه های مرزی ایران چه می کنی؟!

ای هفت روز هفته، به فکر ضعیف ها

هم شانه ی فقیر و ضعیفان چه می کنی؟!

تهران اگر که شهر و مقر ریاست است

پس در میان ایل و دهستان چه می کنی؟!

«سازمان بازرسی؛ قبل و بعد از رئییسی!؟»

آقای رئییسی سازمان بازرسی کل کشور را در حالی تحویل گرفت که گمنام و متروک بود و دولت اعتباری برای آنجا و کارکنان و بازرسانش قائل نبود. سازمان حتی ساختمان و امکانات اولیه را هم نداشت. سیصد نیروی بازرس داشت که ماهی ۱۵ هزار تومان بیشتر حقوق نمی گرفتند. در سازمان برای این تعداد بازرس فقط ۱۵۰ میز بود که نوبتی پشت میزها می نشستند و گزارش کارشان را مینوشتند.

وقتی ده سال بعد سازمان را تحویل داد، رفاه و معیشت کارکنان تأمین شده بود. دیگر کسی نبود که نداند سازمان بازرسی چه نقشی دارد. مدتی بعد از رفتن او از سازمان، کارکنان به ساختمان جدید منتقل شدند ولی هرگز خودش به عنوان رئیس سازمان بازرسی در آن پا نگذاشت... مدیریت سید ابراهیم رئیسی، دوران طلایی سازمان بازرسی کل کشور بود...

«خاطره‌ای از زبان شهید ابراهیم رئیسی»

پدرم به رحمت خدا رفتند. زندگی ما سخت بود. در سه اتاق زندگی می‌کردیم. مادرم دو اتاق رو اجاره دادند تا بتونیم از طریق اون ارتزاق کنیم. در فقر جدی زندگی می‌کردیم... واقعا به معنای واقعی کلمه ما فقر و نداشتن رو لمس کردیم. من در اوایل طلبگی یادمه که یک تومن بیشتر پول نداشتم. صبح پنجشنبه رفتم حرم پیش امام رضا (ع) و بهشون عرض کردم: آقا خیلی وضعم ناجوره! یک آقای محترمی (یکی از فامیل) در اونجا در حرم بود، از حالت من که داشتم با امام رضا(ع) صحبت می‌کردم (نمیدونستن چی دارم میگم)، یه احوال پرسى کردن با من و دو تومن بهم دادن. خوشحال شدم و این موضوع را از جانب حضرت امام رضا (ع) می‌دانستم چون، ایشون از کجا میدونستن بنده نیاز مالی دارم...



شهریور ۱۴۰۲
خادم حرم ایران در سازمان ملل



«بی تعارف و قاطع»

مسئول دفتر رئیس جمهور پشت خط بود. سید ابراهیم ۲۰ ساله، دادستان کرج، تلفن را برداشت. شما فلانی را بازداشت کردید؟ رئیس جمهور دستور می دهد هر چه زودتر آزادش کنید.

در ذهنش مرور کرد و یادش آمد این آقا تخلف سنگینی داشته و از نزدیکان رئیس جمهور است. بعد گفت: به آقای بنی صدر سلام بنده را برسانید و بگوئید این تصمیم دادستان و قاضی است و هیچ کس حق لغو حکم قاضی را ندارد. مسئول دفتر با لحن تندی گفت: شما می فهمید چه می گوئید؟! این دستور رئیس جمهور است.

رئیس هم با آرامش همیشگی جواب داد: این خواسته رئیس جمهور، دخالت در کار دادستانی است و قانون به ایشان چنین حقی نمی دهد. مسئول دفتر که از قاطعیت او عصبانی شده بود، بدون خداحافظی ارتباط را قطع کرد و بنی صدر هم پیگیر نشد...

«مشکل زائرین امام رضا(ع) حل شد»

به همه مسئولین آستان رضوی سپرده بود که نینم زائری به خاطر عدم امکانات بی سرپناه و بدون جای خواب در کنار حرم بیتوته کرده باشد.

دریکی از سرکشی ها آقای رئیس می بیند که در اطراف حرم چند خانواده روی پتوهای خودشان در زیرگذر حرم خوابیده اند. سریع خودش دست به کار شد و به مسئولین مربوطه خبر داد و ظرف چند دقیقه مشکل زائرین امام رضا(ع) حل شد.

طبق اصل ۴۹ قانون اساسی، اختیار اموال بدون صاحب و مجهول المالک دست آقای رئیسی بود. تمام این اموال حکم عام را داشتند و او اجازه دخل و تصرف در آنها را داشت.

سید ابراهیم رئیسی از مال دنیا فقط یک آپارتمان داشت که شراکتی و قسطی خریده بود؛ با یک زندگی عادی و معمولی مثل همه مردم...

«پیگیری شخصی»

پیام های مردمی که از طریق کانال تلگرام به دستش می رسید، دو بخش داشت. بخشی مربوط به درخواست مردم برای دریافت غذای حضرتی که به دستور او فیش غذا در اختیارشان گذاشته می شد و بخش دوم پیام های درخواست های خاص بود.

خیلی از کسانی که دچار محرومیت و گرفتاری بودند و امیدشان از همه جا قطع شده بود به امام رضا(ع)متوسل شده بودند. از زنان سرپرست خانوار با فرزندان یتیم تا مردم که در به در دنبال کار می گشتند .

به مسئول کانال دستور داده بود این پیام ها را وارد سیستم اداری نکند تا یک وقت دیر رسیدگی نشود. خودش شخصا پی گیر بود تا مشکل حل شود...

«اشراف بازرسی بر عملکرد وزارتخانه ها»

بعد از اینکه مقام معظم رهبری دستور داد با فساد اقتصادی مبارزه شود، سه سال متوالی، نمایشگاهی تشکیل داد و همه سازوکارهای اداری دستگاههای کشور را به نمایش گذاشت. اسمش را هم گذاشت نمایشگاه آسیب شناسی دستگاه های اداری کشور.

هر وزارت خانه را در یک غرفه بزرگ به نمایش گذاشته بودند و اول هم خود وزیر را دعوت می کردند تا از نگاه سازمان بازرسی، وزارت خانه اش را ببیند. تمام مدیران و کارشناسان ارشد آمدند از نمایشگاه دیدن کردند. همه می گفتند ما نمی دانستیم سازمان بازرسی اینقدر دقیق به دستگاه ها و وزارت خانه ها نگاه می کند.

با این کار نگاه خیلی ها نسبت به سازمان بازرسی تغییر کرد. فهمیدند که بازرسی دنبال مچ گیری نیست، بلکه عیب شناسی می کند...

((توبیخ وزیر!))

مدت کوتاهی از آغاز به کارش در سازمان بازرسی نگذشته بود که با خبر شد یکی از بازرسان سازمان را در حال تهیه گزارش از وزارت بهداشت کتک زده اند. پانچ را به سینه بازرس کوبیده و زخمی اش کرده بودند.

سید ابراهیم فوراً با وزیر بهداشت وقت تماس گرفت و او را احضار کرد. توضیح خواست و جایگاه سازمان را به او یادآوری کرد. وزیر قول داد که دیگر چنین اتفاقی تکرار نشود و تکرار هم نشد...

زخم بر زخم است آری، داغ ابراهیم ما

دشمنان اما نمی بینند هرگز بیم ما

داغ بر داغ است آری داغ یاران شهید

آری اما عاقبت غم می شود تسلیم ما

تا شهادت با ولایت راه و رسم کوثری ست



خستگی ناپذیر
در مسیر خدمت

عزیز

«حق برای حق دار»

گزارش دادند یکی از مدیران آموزش و پرورش با گزارش خلاف واقع بازرس سازمان، بدون هیچ تقصیری برکنار شده. آن قدر پیگیری کرد تا مشخص شد حق با مدیر برکنار شده بوده است.

بازرس سازمان را برکنار و مدیر را به جایگاه قبلی اش برگرداند. آقای رئیسی در هر منصبی که حضور داشت، رویه اش همین بود. حق را به حق دار می رساند. از سازمان بازرسی گرفته، تا دادستانی کل کشور و معاونت قوه قضاییه...

زخم بر زخم است آری، داغ ابراهیم ما

دشمنان اما نمی بینند هرگز بیم ما

داغ بر داغ است آری داغ یاران شهید

آری اما عاقبت غم می شود تسلیم ما

تا شهادت با ولایت راه و رسم کوثری ست

«آقای رئیسی! کدام «خواص» را «مردود» می دانست؟»

اگر مسئله‌ای در ذهن‌ها شکل بگیرد و شما بخواهید آن را تغییر دهید، کار سختی است. خیلی‌ها در قضایای اخیر (فتنه ۱۴۰۱) به وظیفه‌شان عمل نکردند، خیلی از خواص در قضایای اخیر مردود شدند و وظیفه قانونی، شرعی، اخلاقی و انقلابی خودشان را در تنویر افکار عمومی انجام ندادند. وقتی می‌پرسیم چرا حقایق را برای مردم بیان نمی‌کنید و به وظیفه اخلاقی و انقلابی خود عمل نکردید گفتند: از فضای مجازی می‌ترسیم". می‌گویند از جوسازی می‌ترسیم، جوسازی چنین سلاح برنده‌ای است، که اگر نبود خداوند نمی‌فرمود قلب‌ها در دست من است. کسی که قلم خوبی دارد، هنرمند است، چرا حقایق را مطرح نمی‌کند؟ می‌گویند از جوسازی و فضای مجازی می‌ترسم، فضای مجازی اینقدر تعیین‌کننده است؟...

«نخبگی در چیست؟»

آقای محترم، خانم محترم، فرهیخته و گرامی، نخبه سیاسی، شما نخبه‌اید، نخبگی در چیست؟ منتخب بودن در این است که در زمان خودش زمان‌شناسی کند؛ ببیند، قبل از اینکه دیگران ببینند، رصد کند، قبل از اینکه دیگران رصد کنند، دشمن را بشناسد و در زمان خودش هشدار دهد، نخبگی به این است، نخبگی یعنی اینکه

دیده‌بانی و تیزبینی و شرایط را رصد کند. فرهنگ اسلامی از جهاد تبیین که سخن حکمیانه رهبر انقلاب در مقطعی که بیان فرمودند و بارها بر آن تاکید کردند که نیاز کشور نیز جهاد تبیین است. کار جهادی با کار عادی متفاوت است، راه رفتن عادی و اقدامات معمولی را اقدامات جهادی نمی‌دانند، در حرکت جهادی، جهادگر باید توانایی و رسالت خودش و اقدامات خودی‌ها را و دشمن و توانایی‌هایش را ببیند...

۲۶ آبان، سخنرانی شهید رئیسی در سالن اجلاس سران

«پیام تشییع شهید رئیسی و همراهان به دنیا»

تشییع شهید رئیسی پیامی به دنیا به نفع جمهوری اسلامی بود. ریشه مردمی جمهوری اسلامی و قوت آن را نشان داد. اجتماعات که با دعا و روضه برای سلامتی رئیس‌جمهور همراه بود، نشان دهنده‌ی دلبستگی مردم به انقلاب و شعارهای انقلاب اسلامی است. همین جنس صحبت‌ها را رهبر انقلاب برای شهادت حاج قاسم هم به کار بردند؛ «در برابر برکات شهادت او و آنچه این شهادت برای کشور و منطقه ایجاد کرد، سر تعظیم فرود می‌آورم.

تشییع های بی نظیر او "زنده بودن انقلاب" را به رخ دنیا کشید» خدمات خالصانه شهید رئیسی فقط به دوره حیاتش خلاصه نمی شود و بعد از حیات شان هم خدمات ارزنده ای به کشور کردند. درباره حاج قاسم هم گفته بودند خون شهید سلیمانی برای دشمنان از خود شهید سلیمانی خطرناک تر است... بعد از تشییع تاریخی امام راحل، فقط شهادت حاج قاسم سلیمانی و سید ابراهیم رئیسی توانست این چنین تصاویری را خلق کند. هم قاسم سلیمانی هم ابراهیم رئیسی شاگردان برجسته مکتب امام راحل بودند...

همه این مراسمات که در برخی از شهرها مانند تهران، مشهد، قم، بیرجند مراغه و تبریز به سبب خاکسپاری شهید آل هاشم در این شهر دو بار صورت گرفت با چنان نظم و امنیتی انجام شد که بایستی به تیم حفاظت و امنیت این مراسم ها که با همکاری ارگان های مختلف نظامی و انتظامی صورت گرفت، خدقوت گفت.

این درحالی بود که قطعا دشمنان برای برهم زدن این مراسمات برنامه های مختلفی داشتند و خصوصا رسانه های ضد انقلاب که سعی داشتند از هرموردی علیه ایران خبرسازی و خبرپراکنی کنند با دست خالی و ناامید بازگشتند...



کشور را اینها نگه داشته اند

جمهوری اسلامی نیرومند است با معنویتش، با فکرش، با انسانهای فداکارش، با ایمانش، با پدر و مادرهای مؤمن، با همسرهای مؤمن و با جوانان مؤمن. کشور را اینها نگه داشته اند؛ نیرومندی انقلاب به وجود یک چنین انسانهایی و یک چنین ایمانهایی است، دشمن نمیفهمد.